

در آخر حسی اجتماعا تا آنکه جمع شدند ایشان یعنی بطون قریش فقال پس گفتم آنحضرت از آنجا که فرمودید هر چه جواب  
 گوید بخواهید که آن خیل را با اوادی اگر خبر دهم من شمارا که اسبان یعنی سواران و لشکر این که در او می هستند که مکه در آن  
 وادی است که نزدیک غیر علیکم منجو است که فارت آمد بر شما آنتم مصدق آیا هستی شما تصدیق کننده در است گو  
 دهنده و باور دهنده مرادین خبر قالوا نعم گفتند آری باور میداریم زیرا که ما جز بنا علیک الا صدقا نیاریم و دریم ما بر تو  
 مگر راستی را قال گفتم آنحضرت فانی تفریح لکم من بدی عذاب شدیدی پس اگر باور دارید بدستی که من خبر میدهم  
 و بیشتر ساتم شمار پیش از فرود آمدن عذاب سخت یعنی اگر ایمان نمی آید بر شما عذاب سخت فقال ابولهب  
 تباک ما ترا ایوب پس گفت ابولهب که عم آنحضرت بعد مر آنحضرت را که بلاک و زیان با و مر ترا در تمام روز با تبا  
 خسرانیکه که نمودی بهلاک کرد و در اصل یعنی بقیه است یعنی هیچ نیست مستعمل کرده اند معنای آیا از برای این سخن باز  
 و ما درست جمع کردی ما هر بطون قریش را فرزند است پس فرود آمدن سوره است یا ابی لهب بلاک با و در یا نکار با و  
 دو دست ابی لهب و تب و هلاک با و چه هلاک شد بالفعل گستاخی که رسول خدا که صلی الله علیه و آله وسلم در او هلاک  
 و تبا نکاری ذات است و دستهار از برای آن در میان آمد که چون آنحضرت انذار کرد ابولهب سنگی برداشت تا آنحضرت  
 بیست را زد و بعضی گفته اند که مراد بدو دست و تبا و آخرت است که در هر دو جهان بلاک و در یا نکار شد متفق علیه و فی و  
 تا وی دور روایتی این چنین آمده است که اندر آنحضرت و سر مو و یانی عبد مناف ای سپران عبد مناف و عبد مناف  
 پر کاشم و عبد شمس است انما مثلی و مثلکم کمثل رجل رأى العذوة نسیب حال قصه عجیب بن دشمنان که مانند حال و قصه مرد  
 که دیدش که دشمنان او را تعلق یربا ابولهب پس رفت آن مرد تا نگا بیانی و دید بانی که در قوم خود را و نگا بهار و ایشان از عس  
 و فارت دشمن پس بر کوهی و بلندی برآمد تا آواز او را شنود فی الصراح ربنا چشم دشمن و دید بانی کردن و بر بلندی برآمد  
 فحشش ان سبوه پس رسید این مرد که پیشی گفتند و دریا بند دشمن را پیشتر از خبر کردن وی یا پیشی گفتند این مرد را در ریافتن دشمن  
 و پیشتر از خبر وی دریا بند و مال مرد معنی بکیست فعمل بتیف پس آواز او را و فریاد کردن گرفت این مرد و قوم خود را  
 و گفت یا صبا حاه و این کلمه است که از برای ترسانیدن قوم از امری خوف بدان آواز کنند و هلاش است که اکثر  
 فارت در وقت صبح واقع میشود پس فریادی گفتند صبح را تا اذان آگاه باشند . . . و عن ابی هريرة قال لما نزلت و انزل  
 عشیرة الاقرین دعا ابی صلی الله علیه و آله وسلم قریشا یعنی این حدیث بطنی دیگر نیز آمده است از ابی هریره که چون این  
 آیت فرود آمد خوانند آنحضرت قریش را فاجتمعوا پس فرام آمدند که و بهای قریش فعم خصم پس تمیم کرد آنحضرت و دعوت  
 و تخصیص کرد یعنی خوانند ایشان را بنام جد بید که همه را عام و شامل بود بنام جد قریب که مخصوص باشد چنانچه بعضی فقال  
 پس گفت یا نبی کعب بن لؤی انقذوا انفسکم من لهنارای اولاد کعب بن لؤی خلاص کنید و بر بانی خود را از آتش فرج  
 یعنی ایمان آرید و کاسی نیک کنید بدان که آتش و فرج نجات یابید لؤی بنمیر لام و فتح بنمیر و شید یا نام جد اعلی ایشان

۱۱۱

بالا ترا از عبد مناف یابنی مرتون کعب انقذوا انفسکم من النار ای اولاد مره بن کعب ربانی دهمید خود را از آتش و فرخ

یابنی عبد شمس انقذوا انفسکم من النار ای اولاد عبد شمس خلاص کنید خود را از آتش و فرخ یابنی عبد مناف انقذوا

انفسکم من النار ای اولاد عبد مناف خلاص کنید خود را از آتش و فرخ عبد مناف بالا ترا از عبد شمس و پدر اوست در

حدیث ذکر او پایان تر وقوع یافت یابنی هشتم انقذوا انفسکم من النار یابنی عبد المطلب انقذوا انفسکم من النار

ای اولاد هشتم و عبد المطلب را بکنید خود را از آتش و فرخ و یابنی امام آنحضرت بنی امام همه داخل شدند و در

تخلف و انداز بجای ترسانید که اولاد شریف را نیز ترسانید و فاطمه زهرا که جگر گوشه بسید عالم است و او

دو فرخ بروی حرام شده او را داخل این انداز ساخت و فرمود یا فاطمه انقذی نفسك من النار فانی لا املك لکم

من الله شیئا زیرا که من مالک نسیم شمار از عذاب خدا چیزی را یعنی بی اذن او و امر او مرا قدرت تصرف و دخل در آن

نباشد غیر آن لکم رحما سا بلها بلها جز آنکه شمار را بر من حق رحم و قرابت است که تر میکنم این تری را به تری آن و با

صله و احسان می نشانم حرارت و حرقت احتیاج ایشان را و تحقیق این کلمه در باب البر و الصلة گذشت و این عبارت بخوبی

و اندازد و سبب آنست که الا فضل بعضی ازین مذکورین و در آمدن ایشان بمشیت را و شفاعت آن سرور و معصومات

چجای اقرب و خویشان وی با عادت صمیمه ثابت شده است و با وجود آن خوف لا ابالی باقی است و این مقام تقاضا

این حال کرده و تواند که احادیث فضل و شفاعت بعد از آن در روایته باشند و با جمله مأمور شد از جانب پروردگار تعالی

بآنچه از پس احتمال کرد و این امر را رواه مسلم است و فی المتفق علیه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم

هر دو آزار و اذیت کرده آمد که قال گفت آنحضرت یا مؤثر قرظین اشتر و انفسکم ای گروه قرظین بخرید و انهای خود را و خلاص

کنید آنرا از آتش و فرخ با ایمان و طاعت و لا اعنی عنکم من الله شیئا بی نیازی نمی توانم کرد و کفایت نمیشود آنم کرد و فاطمه

نمیدهم شمار از عذاب خدا چیزی را یابنی عبد مناف لا اعنی عنکم من الله شیئا ای اولاد عبد مناف بی نیازی نمیتوانم کرد

شمار از عذاب چیزی را یا عباس بن عبد المطلب لا اعنی عنک من الله شیئا یا صفیه عمه رسول الله لا اعنی عنک من الله

شیئا ای عباس بن عبد المطلب بی نیازی نمیتوانم کرد از عذاب خدا چیزی را و صفیه نام عمه آنحضرت است مادر زین العابدین

که از عشره مبشره است او را انداز کرد و چنانکه عباس را کرد که عم شریف اوست یا فاطمه بنت محمد سلمی داشت من است

اسی فاطمه جگر گوشه محمد مطلب هر چه میخواهی از مال من لا اعنی عنک من الله شیئا اما از عذاب خدا گرفت وی فاطمه نمیکند

چیزی را این جامی گویند که آنحضرت را خود مالی نبود و خصوصاً در آنکه این حدیث را بنجاء و روایته و این سخن جزئی است

مطل بر اندک و بیش اطلاق می باید و جزم با کلمه هیچ جنس از ملل مطلقاً نبود و از کجا حاصل است و آنحضرت در تجارتی کسی بود

با آن که این عبارت تقاضای وجود مال بالفعل نمیکند مراد آنست که اگر مالی در ملک من باشد مطلب اما نجات آنست

در ملک من نیست .۳۰ الفصل الثانی بحسن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ای منی ذمه انتم

است من که این است یعنی باین حالت در اجتناب و اطاعت و محبت من و محبت حق و باین صفات حسنه و  
 که است و رحمت که حق تعالی آنرا بر آن مخصوص گردانیده هیچ یکی از ائم سابقه را آن عطا نفرموده و بفضل و کرم و عفو و  
 مغفرت و حسن معاظه خود بایشان مر ایشانی داده است که است محرم و مغفور و مستحق رحمت است در آخرت پس علیها  
 عذاب الاخره یعنی اینهمه دلیل نشان آنست که در آخرت بر وی عذابی نباشد عذابها فی الدنیا یعنی در این دنیا و اول  
 عذاب این است آنست در دنیا قتلها و صیبتها و بلاها و مقتهاست و زلزلهها و عاصفهای روزگار که بایشان میرسد  
 موجب کفارت و توب و رفع درجات ایشان میگردد و در مقابل کوششهایی که میان ایشان و وقوع می یابد اگر از دوست  
 کافران و مبتدعان است خود موجب شهادت و اجرت است و اگر میان مسلمانان باشد پس اگر محبت اشتباه و تاویل  
 است هر دو جانب بر سلامت اند و اگر یکی جانب بصریح ظالم است آن جانب مظلوم با جور خود بوی بعضی از علما گفته اند که  
 عذاب بقیه از خصائص این است مرحومه مغفوره است تا در برزخ تکمیل ذنوب و تکفیر خطایا نموده ایشان را طاهر و مطهر بخواند  
 برزد و در آنجا عذابی نبینند گویند که کریمه ان الله یغفر الذنوب جمیعاً در شان این است است اما در روایات و احادیث در وصف  
 ترکب کبیره و تعذیب وی منافات باین ندارد زیرا که مغفرت غیر شرک در شیت حق است عموماً و خصوصاً لازم نیست که  
 البته واقع گردد و اگر واقع گردد لازم نمیکند بر هر قسمی واقع یابد شاید که بعضی معذب باشند و بعضی مغفور یعنی فعل الله ما یشاء  
 و بحکم یارید و با بطلان این جهت مخصوص است بزرگ رحمت و عنایت باری تعالی که اقتضای نجات و عفو و مغفرت ایشان  
 می کند و همه در شیت است تعالی و واجب نیست بر وی چیزی لیکن و خاصه و عده غیر صادق مرحمت و اوه

ابو داؤد ۲۳۰۰ و عن ابی بصیرة و معاذ بن جبل عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ابو بصیرة بن ابراهیم که از  
 عشره مبشره است و معاذ بن جبل که از علمای صحابه است روایت می کنند از آنحضرت که گفت ان هذا الامر بآئینة  
 و رحمة فرمود آنحضرت که امر دین و ملت پیدا شد اولاً نبوت و رحمت و در بعضی نسخ بدایه الف از بدو یعنی ظهور یعنی اول ظهور  
 دین زمان نزول وحی و رحمت و نورانیت بود ثم لیکن خلافة و رحمت پسر می باشد خلافت و رحمت و آن تا انقضا  
 زمان خلفای راشدین که بخلافت و نیابت آنحضرت کار دین و دیانت انتظام و التیام داشت ثم لیکن ملک اعظم  
 پستری باشد ملک و پادشاهی گزیده کنایت است از وقوع ظلم و ستم و بر خلق خدا و محض گزیدن و مخصوص بفتح عین  
 مهالقه است در بعضی روایات ثم طوک مخصوص بنیم عین مع بعض کبیر عین معنی غیبت کبیر یعنی پادشاهان جائر پدید  
 آید ثم کائن حیرة و عتوا و فساد انی الارض پسر شوند است این کار کبیر و قهر و از حد در گذشتن و فساد و تباهی در زمین و  
 نسخ شکاکت لفظ جبریم بفتح جیم و با تصحیح کرده شده است و در مجمع البحار شرح شفا بسکون با آورد یعنی کبیر و از قاموس  
 جبریم معلوم میگردد و در این مناسب ترست بقول وی پستملون اگر برید الفروج ذالخور حلال سید نیستند این جا که است  
 و کبیر کبیر حلال با کنند جاهای افریشی ما و فرجای زمان را و انواع شمشیرها با یزقون علی ذلک و غیره و

چون

رذوق داده میشود با وجود این کارها و بیاری داده میشود در کارها یا نصرت داده میشود بر کفار و مخالفان ایشان و ملاک  
 کرده میشود اگر چه مستحق آن شده اند بجهت آنچه بسبقت کرده است از پروردگار تعالی مراد است از حضرت در جهت  
 شاید که حق تعالی را در آن حکمتی باشد از ضبط امور خلافی و انتظام آن و از تائید بعضی احکام دین بوجود ایشان اگر چه در حد  
 ذات خود ماسوق و ناجسبند یعنی بقوا الله تا آنکه ملاقات میکنند پیش می آیند خدای تعالی بر او در جزا رواه الهی است

عشیرة الامان ۳۰۰ و ۳۰۱ عایشه رضی الله عنها قال سمعت رسول الله کفنت ما پیشه شنیدم پیغمبر خدا را اصلی الله علیه  
 آله و سلم بقول میگفت آن اول با یکجا به برستی که نخستین چیزی که سرنگون کرده میشود و گردانیده میشود و اکتفا بر سرنگون کردن  
 آورده تا بریزد آنچه در دست از آب پاشد و کفائی گویند کسی را که بر روی است و سرنگون گردد و قال زید بن عقیل از او  
 گفت زید بن عقیل که راوی این حدیث است کنیت او ابو عبد الله دمشقی خزا می است روایت میکند از روی احمد و در آن

عقبت است که در حدیث صحیح روایتی از ابی ایوب السلام یعنی سرنگون کرده میشود در اسلام و کلمه فی از لفظ راوی ساقط شده است  
 کفنا الا ما رجا که سرنگون کرده می شود و آورده تا بریزد آنچه در دست از آب یعنی اگر این نیز لفظ راوی است که بیان مراد میکند  
 یعنی اصل با کفنا فی الاسلام کدام است غرض از این تفسیر شارحان است در تفسیر این حدیث و اینجا توضیحی دیگر است ظاهر تر  
 از آنچه ایشان گفته اند در شرح آنرا بیان کرده ایم حاصل آنکه اول چیزی که از کتاب بگردد و از محرمات و ساقط گردانیده می شود

از احکام اسلام نزد تغییر احوال مردم در آخر زمان حکم غرض است که می نودند آنرا تا بدلات می کشند و تحلیل وی چنانکه گفت و سبیل  
 کیفیت گفته شد پس چگونه از کتاب بگردد می شود غرض از تغییر داده میشود حکم آنرا بر رسول الله و قد بین الله فیها ما بین حال آنکه  
 تحقیق بیان کرده است خدای تعالی در غیر آنچه بیان کرده است یعنی حرمت او را باشد داخل و چه بیان کرده پایانی در این معنی

قال گفت آنحضرت جلد می کنند و تا دلیل می نمایند و خوردن آن باین طریق که میمونها بغیر اسمها غلبه آنها نام می نند آنرا  
 نامی دیگر جز خرچیانکه بنیید و مثلث باشند آن در واقع آن غرض است و باین بهانه می خوردند با میسا از آنرا از برنج و مثلث و غیر  
 آن و میگویند که خرما نام آب انگور است که مستی آورده این نه از انگور است پس غرض آنست که هر چه مسکرت حرام است و  
 غرض است یا حکم بود در راه الداری ۱۰۱

**فصل الثالث** عن نعت ابن بشیر عن حفصه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم نعمان بن بشیر صحابی انصاری اول بود وی که در خانه انصار و بعد از هجرت روایت میکند  
 از حدیثی که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت آنحضرت تکون النبوة فیکرمی باشد و باقی می ماند  
 وجود نبوت و نور وی در میان شما ما شار المدان تکون مادام که می خواهد خدای تعالی بودن آنرا ثم یفعل الله تعالی بستر  
 بر سبب و خدای تعالی نبوت را به برهه ششم نبی تکون خلافة علی منهاج النبوة ما شار المدان تکون بستی باشد خلافت  
 بر طبق نبوت در کوشش آن مادام که می خواهد خدا بودن آنرا و منسلح راه پدید او کشا و ثم یفعل الله تعالی بستر بر سبب و خلافت  
 را نیز هم تکون حکما غنا بستر باشد امارت و حکومت کلی گزیده فیکون ما شار المدان تکون پس باقی می ماند آن ملک

ما دام که می خواهد خدای تعالی که باشد ثم ریضا الله تعالی بستر بریدار و از خدای تعالی از عالم تم تکون ملکای بر پیکر سبزه  
 ملک خداوند تکبر و غلبه و متوکیون باشد الله تعالی ان کیون پس میباشد و باقی می ماند ما دام که می خواهد خدای تعالی  
 که باشد ثم ریضا الله تعالی بستر بریدار و از خدای تعالی تم کیون خلافت علی نهج استبوه بستر میباشد خلافتی بود  
 نبوت گفت اند که مراد باین خلافت زمان مهدی است رضی ثم سکت بستر خاموش گشت آنحضرت قال حدیث  
 حبیب بن سالم که یکی از روایات این حدیث است و مولی نعمان بن بشیر و کاتب است روایت میکند از روی عثمان  
 و غیره روی نقل تمام پس هنگامی که برخواست عمر بن عبدالقریز یعنی از مجلس کتبت الیه بهذا الحدیث او ششم نبوی و  
 این حدیث را از کوه ایاد و در حالی که یاد میدهم او را این حدیث نقلت از جوان تکون گفتسم که امید میدارم که باشی تو را  
 یعنی خلیفه عبدالملک العاض و بحسب بستر بعد از ملک گزنده و ملک قهر و متوکه آنحضرت خبر داده است بدان خبر به

پس خوشحال گردانید شد عمر باین سخن و آنچه و خوش آمد او را یعنی عمر بن عبدالعزیز را رواه احمد و ابویوسف فی دلائل النبوة  
 ۳۱۰ کتاب الفتن و فتن جمع فتنه مثل من جمع محنت یعنی آزمائش خوش داشتن شیئی و فریفته شدن  
 بدان و معنی گمراه شدن و گمراه کردن گناه و کفر و نصیحت و عذاب و گد اخن طلال و نقره و خون و محنت و پال و اولاد  
 و اختلاف مردم در رای نیز آید و بدانکه مؤلف ازینجا تا آخر کتاب خود کتاب الفتن ساخت و بعد از وی آنوقت  
 داده و در این ظاهریت خصوصاً باب فضائل و مناقب که آنها را داخل کتاب الفتن ساختن و در موج ندارد و اگر گویند  
 که ما سکت و سبت تلامذهم با عقا و آنها و گردیدن بدان پس باین اعتبار تمام آنچه در کتاب مذکور است ازین قبیل است و

و الله اعلم ۱۰۱ - الفصل الاول عن مذنبه قال روایت است از خدیجه که گفت تمام فنار رسول الله صلی الله علیه  
 علیه و آله وسلم مقام ایستاد در آنحضرت یعنی خطبه خواند و خطب گفت ایستادنی که ماترک شیئا کیون نه گذشت  
 چیزی را که باشد که و قریب یا بدنی مقارنه ذلک الی قیام الساعة در آن مقامی که ایستاده بود تا روز قیامت یعنی نگذشت  
 درین مقام هیچ چیزی از وقایع که شدنی است تا روز قیامت الا حدیث بیگانه که حدیث کرد و خبر داد بدان چه خطبه  
 من خطبه نسبه من سیه یا و گرفت آنرا کسیکه یا گرفت و فراموشش کرد و آنرا کسیکه فراموش کرد یعنی بعضی یاد داشتند و فر  
 فراموش کردند قد علیه اصحابی هؤلاء حدیثه میگویی تحقیق دانستند این قضیه را از آن من که ایشانند و آنه کیون  
 منه الشیء قد نستبرو برستی که شان نیست که هر آینه واقع میشد و از آنچه خبر داد آنحضرت چیزی که تحقیق فراموش کرده  
 من آنرا غاراه فا ذکره پس می بینم من آن چیز را پس یاد می آورم آن فراموش شد و را کما یذکر الزیل و چه الزیل چنانچه  
 یاد دارد روی روی را بطریق اجمال و ابهام از انجا است چون غائب می شود از روی فراموشش میکند آنرا  
 بتفصیل و تمییز ثم اذا راه عرفت پسر چون می بیند او را می شناسد شخص متفق علیه ۲۰ و کتبت قال سمعت رسول الله  
 و هم از خدیجه است که گفت شنیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول یکتف تعرض الفتن علی انفسنا

بجای

عرض کرده میشود و در می شود و در نهایت میشود و در نهایت میشود و در نهایت میشود  
 کرده اند اول بضم عین و اجمال دال و این مشهور ترست از روایات و حسنی وی چنان باشد که می در آید نشنا  
 در نهایت بعد از فتنه چنانچه می در آید چوب در یافتن بویاکی بعد از دیگری و مراد چوب در اینها شاخهای سبز از خاک  
 شکافته بان بویاکی باشد یا مراد تشبیه عرض قنات است بر و اما بعضی شاخهای صیبر یافته آن کی بعد از دیگری و بعضی  
 گفته اند مراد چسپیدن و تاثیر کردن فتنه در دل است مثل چسپیدن صیبر و تاثیر کردن او در بطوی خواب گننده بران و این  
 ثانی بفتح عین و دال بجمه و معنی وی استعمازه کردن و پناحستن نجد است از شرفته چنانکه در شامی کلام بعد از ذکر کفر  
 و معصیت گویند خود را باند نهسا یا معا و اندک ثالث بفتح عین با اجمال و مراد خود و تکرار عرض فتنه است بر دل مره  
 بعد از سر می در بر و است اولی بر فتنه و نصب هر دو آمده و بر ثانی و بر ثالث نصب فقط و شرح و جو دیگر نیز در کشف  
 این عبارت مذکور شده است و مراد بفتنما اعتقادات فاسد است یا عاقلتر از ان شامل شہوات نفسانیة نیز فانی طلب  
 اش به این هر دو لیکه مخلوط باشد بفتن فتنه در این شد در آن در آمد رنگ آن روی چنانچه در کلام دیگر در کلام دیگر در کلام دیگر  
 و در خور این آن در آن گویند که می نوشد آنرا و قول وی سبحانه و کشف بوفانی قلوبهم اجمل ازین باب است بکثرت  
 نکته سودا رخلانید میشود در آن دل نکته سیاه و نکته معنی اثر آید که از خلانیدن چوبی و نمانند آن در زمین حاصل گردد و معنی  
 نقطه نیز آید و معنی نقطه در چیزی که مخالفت رنگ او بود نیز مستعمل گردد و دای قلب انگر با او بر ولی که متکثر شد فتنه را و استماع  
 آورد از قبول آن و متاثر گشت بدان نکثت لب نکته بیضا رخلانید می شود در آن دل نکته سفید حتی صیبر علی سلب  
 تا آنکه میگردد انسان باعتبار عرض فتنه و تاثیر عدم تاثیر وی در دل وی یا میگردد و اما باعتبار آن بر دو نوع و صیبر را  
 بیاد است هر دو خوانده اند بفتن در یا صیبر راجع بانسان که مفهوم میگردد و از سیاق کلام و بر تقدیر ثانی راجع بقلوب که مذکور است  
 بتصبیح و نیز بر فتنه و نصب هر دو آمده است مثل الصفا نوع اول سفید مانند سنگ سفید که متاثر نشود و دیگری سفید  
 این دل که متاثر نمیکند در وی فتنه اصلا و تشبیه نه تنها در سفیدی است بلکه صلابت و قوت و سختی نیز ملحوظ است و لا اضر  
 فتنه و زبان نمی کند این نوع دل راجع فتنه ما و است السموات و الارض تا آنکه باقی است آسمان و زمین معنی همیشه لا  
 اسود و دل دیگر سیاه است که تاثیر کرده فتنه در وی مراد و بضم میم سکون را و تشدید حال تیره و خاکستر رنگ ربه  
 یا بضم خاکسترگون از بد او خاکسترگون شدن و در روایتی مراد و بضم میم سکون را و تشدید حال تیره و خاکستر رنگ ربه  
 کاکوز بلکنا این دل پس کوزه است و از گون شده که هر چه در دست از آب بیرون افتاد و همچنین این دل از نور ایمان و معرفت  
 خالی گشته و سیاه شده و معنی بضم میم و فتح جیمش از خاکسترگون شود و معنی نامل و معنی آید لا یعرف معروف فانی شناسد  
 این دل کازیک و شروع را و لا یکنر شکر او نکند شکر و کار برینا شروع را الا با شرب من هواه مگر چیزی را که نوشانی  
 و غلط کرده است آن دل و گرفتار محبت آن گردانیده شد از بویاکی نفس او موت قلب عبارت ازین حالت است ما و

من فکده واه سلم ۳۰ وعنه قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين هم از حد بفرود آمدند است که گفت پیش  
 کرد ما را آنحضرت و در حدیث رایت احدی با وانا انظر الاخر ویدیم من یکی ازان دو حدیث را یعنی وقوع یافت آنچه خبر  
 داده بود آنحضرت و من آنطرفی بر هم حدیث دیگر را که صدوق وی نیز وقوع یابد که حدیثان الامانه نزلت فی حذر  
 قلوب الرجال حدیث کرد ما را آنحضرت که امانت فرود آمده است در اصل و دمای مردان جذبه بفتح جیم و سر آن سکون فاعل محبه  
 اصل هر چیزی و مراد با امانت یا معنی مشهور است که خیانت نکردن است در حق مردم یا مراد تائید تکالیف شریعت است که  
 مذکور است در کرمیه انما عرضنا الامانه علی السموات الالهیه و اصل همه ایمان است چنانکه اشارت کرد در آخر حدیث و ما فی شبه  
 خردل من ایمان و امانت هم که مذکور شده بقول وی و لایکما واحد و قدی الامانه نیز یعنی بر آنست می فرماید که حق سبحانه ایمان  
 و امانت در درون و دلهای مؤمنان پیدا کرده و اثبات نموده است ثم علموا من القرآن کسرت و استند آنرا از قرآن مجید که  
 فرستاده ثم علموا من انسته پسترو استند حضرت رسول که بیان فرموده یعنی خلق هدایت و اراده آن از حق جل و علا سابق  
 بر انزال کتاب و ارسال رسل هرگز سابقه عنایت و هدایت وی تعالی ثابت شده لکن کتاب کسنت بهره مند و تنقیح شده  
 و نیز درین نقطه تقسیم نشان اعلاهی در حق ایمان و امانت است که با وجود انزال و اثبات آن در قلوب بکتاب سنت نیز آنرا  
 مؤید و مکرر ساخته است این حدیث اول است که حدیثی از اوصیای رسول در عصر حضور وی صلی الله علیه و آله و سلم آزادید  
 و مشاهد نموده و حدیث دیگر در بیان برداشتن و کم شدن امانت که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم راه یافت  
 و واقع شده چنانکه گفت و حدیثان من رفعا و حدیث کرد ما را آنحضرت از برداشتن امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفت  
 آنحضرت در بیان نقصان امانت نیامد اصل البته خواب میکند مرد خواب کروی یعنی غافل میگردد و از تذکر آیات و تنبیح سنت  
 و این مقابل آنست که فرمود ثم علموا من الکتاب و انسته بتقبض الامانه من قلبه پس قبض کرده میشود و گرفته میشود و اما  
 از دل مرد یعنی بعضی از انوار و ثمرات آن روی کجی می نهد و نقصان می پذیرد فاعل اثر با پس میگردد و اثر امانت و اثر شیء  
 آنچه باقی ماند از علامت و تسمیه آن مثل اثر الوکت مانند اثر وکت بفتح واد و سکون کات در آخر تا جمع و کت و آن اثر چیز  
 مثل نقطه بر فلوات رنگ آن چیز چنانکه نقطه سیاه در سفید و بعضی گفت اندک نقطه سفید که در سیاهی چشم پیدا آید یعنی محبت طریقه  
 غفلت و از کتاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاه شود و از حال دل خود و نقصان نماید جز مقدار نقطه ازان اثری باقی نماند  
 ثم نیام النوره پسترو خواب میکند خوابی دیگر و غافل گردد و بار دیگر بتقبض الامانه پس گرفته میشود و نقصان کرده شود جز  
 دیگر از امانت که باقی مانده بود یعنی اثر با مثل اثر الجمل پس چون نگاه کند باقی بماند اثر آن مانند اثر جمل بفتح جیم و سکون جیم  
 شدن پوست دست از کار کردن در صرح گفته جمل شعاع بستن دست از کار بعد از آن بیان از جمل میکنند بقول خود کس  
 در جبهه علی رحبتک مانند اخگری که بگردانی در بنطاسه آنرا بر پای خود ای مخاطب فقط پس آید که آن موضع از پای  
 که انگه را بدان پایمال کرد و قزاقه شبر پس می نویسی تو آن موضع را که آید کرده است شبر بفتح سیم و سکون نون و فتح تا کسر

کسر اسم فاعل از نیز یعنی در نقل و جندی و غیر شوق از دست و کس فی سبی و حال آنکه نیست در آن آیه که بلند سے تا به  
چیز که بکار آید همین این مرد که اثر امانت از دل و برگرفته شده صیاح و کار آمدنی می نماید و در بلن وی صیاحی و چیزی که بکار آید  
نه باین تقریر معلوم شد که کت و مجل مثال تعبیه امانت است که در وی می ماند اما برین تقریر و ادوی گردد که اثر مجل محبت تر و بیشتر است  
از اثر و کت و مناسب سوق آن است که بقای اثر در کت ثانیه کمتر نماید از کت اولی جواب می دهند که چون مجل اثری بخون لایق  
تحت است قلیل و حقیر باشد از اثر و کت و این جواب غالی از ضعفی نیست و بعضی شرح اثر و کت و مجل را مثال زوال امانت دانسته  
یعنی اولی مثل و کت از آن زائل می گردد و دوبار دیگر مانند مجل بیشتر از مرتبه اول و درمی شود زیرا که درین مرتبه قبض کرده شد از آنچه باقی مانده  
بعد از قبضه در مرتبه اول فاقم و صبح الغاس تبالیعون و صبح می کنند مردم در حالی که با امانت و معاملات می کنند بایک دیگر و لا یجاد احد  
یومئذ الا امانه و نزدیک نیست هیچ کی که او کند امانت را و حقوق تکالیف شریعت را و خیانت نوز و در حق مردم بیقال پس گفته می شود  
بقصد تقلیل و بیان ندرت وجود امانت و اهل آن فلان فی فلان رجلا امینا بدستی که در فلان قبضه با وجود کثرت مردم در وی یکدیگر  
امین و حق گذار است و یقال للرجل و گفته می شود هر مردی که در عین مردم آنرا داخل فضائل و کمالات  
می دارند ما غفله چه عجب عاقل در امانت در کار و بار دنیا و معیشت و ما اظرفه چه عجب زیرک است وی و خوش گو و خوش زبان  
و ما اهلده و چه عجب حس است و چالاک است وی باین صفات می ستانید مردم را و ما فی قلبه متقال حبه من خردل من ایمان و حال  
آنکه نیست در وی آن مرد که او را می ستانید مقدار آن خردل از ایمان و صفات حمیده که تابع آن است و از اینجا معلوم گردد که اصل  
کار ایمان در صلاح است باقی همه با او است اگر چه مردم اهل دنیا آنرا خوب دانند و بدان ستانید و تعبیر ستایش به تقوی و  
قوت ایمان است رزقنا الله و متفق علیه ۴۴۰ و عنده قال کان الناس سلویون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن سیر  
و هم از حد نیت است که گفت بودند مردم که می پرسیدند آن حضرت را از نیکی و کفایت اساله عن اشرو بودم که می پرسیدم او را  
از بدی مخسانه ان پسر کنه از جهت ترس این که در یا بد مرا آن بدی و برسد بن انا نیت آن چه دفع ضرر نزل و عاقل اهم اقدم  
است از عیب نفع و مانا که مراد از شرفتن و وقائع داشته که واقع شوند در مردم و فاش گردد در میان ایشان از نزاع و جدال  
اگر چه نه موافق حق باشد و الا منیسات در شرح معین است و سوال از ان مخصوص بوی رضی الله عنه نبود چنانکه سیاق حدیث بر آن  
دلالت دارد و قال گفت حدیث قلت گفت یا رسول الله انما کنانی جالبه و شر بدستی که بودم بایش ازین در جا بلیت و بدی فجا نا الله  
بهدا الخیر پس آورد ما اهدای تعالی بوجود شریعت تو این نیکی را که دین اسلام است و استقامت بر عمل به مقتضای آن فعل  
بعد از الخیر من شر پس آیا خواهد شد و هست متوقع بعد ازین نیکی از شر و ظلم و سنا و اختلال امر دین قال نعم گفت آن حضرت آری  
هست و خواهد شد بعد ازین خیر شرفقت و اهل بعد از آنک است من خیر نعمت و آبا هست بعد از ان شر که بعد از غیر عا و ش  
شود چیزی از غیر که بد و باز مردمین رواج یا بد و بدیج استقامت رود قال نعم گفت آن حضرت آری هست بعد از ان شر خیر  
و غیره و درین غیر که بعد از شر یا بد و بدی و کدورتی هست و غیره و بدیج استقامت رود و بدیج شر و بدیج



مردم بان صوفی و خلوص که در او اهل بود نباشد و اعتقاد است صحیح و ائمال صالحه و عدل ملوک که در قرن اول بود نباشد و بر بیابان و بیابانها  
 عادت گردیدند و اهل بدعت با اهل سنت مزوج و مخلو و ماشونند قلت و ما و خند گفتم من و مسیت آنچه اوراد خان غیر گفته  
 قال قوم فرمود و خان که گفتم کنایت است از وجود قومی سیتون بغیر سنتی راه و روشش گیرند بغیر راه و روش من و بیدون بغیر  
 هتیه و سیرت سازند بغیر سیرت من تعرف منم و شکر می شناسی از ایشان کار و بار دین را و فی شناسی یعنی معروف و منکر و مشروع  
 و نام مشروع هر دو در ایشان جمع است با تنزاج و اختلاف ظاهیر و شرک که مراد و مدلول قول اوست نعم و فیه ذن و قول و سے و  
 سیتون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند که مراد بخیر بعد از شر ایام عمر بن عبد العزیز است و مراد بالذین تعرف منم و متکر  
 امراتی که بعد از وی آمدند و در میان ایشان کسی بود که دعوت می کرد به بدعت چنانچه خوارج و بعضی گفته اند که احتمال دارد  
 که شتر زمان مثل امیر المومنین عثمان باشد و خیر بعد از وی زمان امیر المومنین علی رضی الله عنهما و ذن و شر بعد از وی زمان جماعه  
 که لعنت می کردند وی را رضی الله عنه بر منابر و الله اعلم چنانکه گفت قلت و هل بعد ذلك الخیر من شر گفتم و آیا هست بعد از ان  
 خیر شری دیگر قال نعم دعاة علی ابواب جهنم گفت آری خوانندگان باشند مردم را بر درهای دوزخ ایستاده من انجا بسم  
 الیها کسی که پانچ و هردو فرمان برداری کند ایشان را او بر و دیوی دوزخ قد فود فیهای اندازند ایشان اوراد و دوزخ قلت گفتم  
 یا رسول الله صفرم تا وصف کن ایشان را برای ما یعنی بگو چه کسانی اند ایشان چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال هم من  
 جسد تنا فرمود ایشان از انبار غضب یا از اقربای ما یا از اهل دین و طبت ما اند و جمله شتی ظاهر آنرا بگویند و در اصل یعنی پرده  
 تن که از پوست خوانند و شکلون هستند و سخن می کنند بزبان ما که لعنت عرب است یا کلم می کنند تقرآن و حدیث و مواعظ و  
 حکم و نیت و ردل ایشان غیر قلت فاما نه فی ان او رکنی ذلک گفتم پس چیزی فرمائی مرا و چه کار کنم اگر در یاد مرا آن وقت که  
 این گروه در آن وقت باشند قال تلزم جماعه المسلمین و امامهم فرمود لازم می گیری و پیوسته می باشی جماعت مسلمانان را که بر حکم کتاب  
 و سنت باشند و امام ایشان را قلت فان لم تکن لهم جماعه و لا امام گفتم پس اگر نباشد م مسلمانان را جماعتی و نه امامی برین تقدیر  
 چکار کنم قال فاقترن تلک الفرق کما فرمود پس یک سوشو از جهان گرد و بهما دلوان بعضی باهل شجره اگر چه باشد ائمه بالقرآن  
 پنج درختی دنیا چوبتن بدن در پیشه و بیابان و تحمل شد ابد و شاق و خاتیدن گیاه و چوب و قناعت کردن بدن گیاه در صحرا  
 حتی یدر لک الموت تا آنکه در یابد و برسد ترا مرگ و زنت علی ذلک و حال آنکه یاشی تو بر حال ائمه ازلی متفق علیه فی روایت  
 المسلم و آمده است در روایتی مسلم این چنین که قال گفت آن حضرت بیکون بعدی آئمه خواهند بود پس از من اما ان و شیوا یا  
 یعنی پادشاهان که لایستندون بهدای که راضی یا بندنی روند براه راست که من دارم و لایستندون بسنتی و طریقه و روشش  
 نمی گیرند بر روش و طریقه من و سبقوم فیه رجال و خواهند ایستاد در آن زمان مردانی که قلوبهم قلوب اشیاطین که دلها سے  
 ایشان دلها می دیوان است فی زمان اس در تن آدمی یعنی صورت ظاهرا ایشان صورت آدمی است و سیرت باطن ایشان  
 سیرت شیطان چنان بضمیم رسکون مثلث قال عذیفة قلت کیف اصنع گفت عذیفة گفتم چکار کنم و چگونه باشم یا رسول الله

این در کتب ذلک اگر در بیایم آن وقت در اقال شمع و طلیح الامیر فرمودی شنوی و فرغان بر داری ی کنی کسی را که امیر سست و  
حاکم ست بر شما و آن ضرب طرک و اخذ مالک اگر چه زده شود پشت تو و گرفته شود با تو یعنی ظلم کرده شود و نفس تو در مال تو باز نماند  
امیر پشت ترا بگیرد مال ترا قرب و اخذ بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است یعنی خروجی کنی و فتنه برنی انگیزی و برین دولت  
صبری کنی و از تکاب نامشروعی کنی و اگر اگر اه کنند آن دیگر است اینجا نیز اخذ بفرمیت باقی است قاسم و طبع پس بشنو و اعلت  
و انقیاد کن این تاکید است در عدم خروج و فتنه انگیزی ۴۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با دروا  
بابا حال فتنه قطع اللیل لظلم الثابتا بید و پیشی کنید عمل بای نیک فتنها را که مانند بارهای شب تاریک اند که معلوم نمی توان کرد  
سبب آنرا راه نیست بخلامی از آن یعنی پیش از آنکه این چنین فتنها نازل گردد و پیش آید کارهای نیک کنید که در آن وقت  
میسر نخواهد شد و از دست نخواهد آمد و در محنت و بلا ی دینی گرفتار نخواهید شد و حال مردم در آن وقت چنین خواهد بود که صبح  
الربعل مومنا یومی کافر اگاهی صبح می کند مرد مسلمان و شام می کند کافر و یومی مومنا و یومی کافر اگاهی شام می کند مسلمان و صبح میکند  
کافر چه بیت بلا و امتحان و فتنان از اهل روزگار و ارباب دول که اعتلا می کنند با ایشان و گرفتاری گرد و سجایات و می در آید  
در میان ایشان تا فتنها کند حاجت را پس تابع می گردد و ایشان را و مضطرب می گرد و بواجبت ایشان در اموری که نه از دین سلام  
است و رواست که معنی آن باشد که صبح می کند با ایمان از جهت تحرم خون و مال بر او مسلمان و شام می کند کافر بسبب تحلیل  
آن باین معنی مراد فتنه جنگها و فتنها باشد و معنی اول مناسب بقول وی که فرمود یومع دینه بمرض من اللذی یامی فرزند دین و ایمان  
خود را بتامی قلیل از دنیا رواه مسلم ۴۰۹ و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شکون فتن نزدیک است که پدید آ  
گردد و فتنها که القاعد فیها خیر من القام فیها خیر من لقمه در آن فتنها که یک مرتبه دور است از استعداده حضور در آن بهتر است از استیاده  
که نزدیک تر است از استعداده و القام فیها خیر من الماشی و استیاده در آن فتنها بهتر از زنده است بسوسه و سوسه  
و الماشی فیها خیر من السامی در زنده در آن فتنها بهتر از زنده و شتاب رونده است من نشرف لها شرف کسی که نگرند  
مر آن فتنها را و طلب کند آنرا نزدیک کرد و بان می نگرد آن فتنها می جوید آنرا یعنی استشراف و اطلاع و قرب آن موجب وقوع  
در آن در کسیدن بدان است پس غلامی و نجاش از تر آن نیست که در ذری از آن فن و بعد بطلب او معاذ پس کسی که بیاید  
جای پناهی بوی آرد معاذ و لغت بیک معنی آمده و باین جهت اگر او برای شک راوی باشد نیز شاید یا برای تاکید بوده چنانکه ابن  
دو کلمه هم چنین معاند گوری گردد و فلیعذب پس باید که پناه گیرد بدان تا نجات یابد از شر آن متفق علیه و فی روایه مسلم قال یكون فتنه  
گفت آنحضرت می باشد فتنه که القام فیها خیر من الیقظان خواب کننده در آن که خیر ندارد از آن و نمی شنود و اجاز آنرا بهتر  
از بیدار و الیقظان فیها خیر من القام و بیدار که در روی افتاده پاشسته است بهتر است از استیاده و القام فیها خیر من السامی  
و استیاده روی بهتر است از می کننده مراد قسمی اینجا معنی شده است که منفی است بسی و فی اصحاح السی و دین و شتاب  
گردن و کسب و کار کردن پس در اینجا این معنی اخیر مراد باشد فن و بعد بطلب او معاذ فلیعذب به ۴۰۰ و عن ابی هریره قال قال

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انها مشکون فتن بدستی که قصه این است که نزدیک است که پدید آید و فتنها بسیار الاثم تكون  
 فتنه الاثم تكون فتنه اگا و باش سپر یا فتنه می شود درین فتنه یک فتنه عظیم تر از فتنه اگا و دیگر القاعه خیرین الماشی نهیاد الماشی فیما خیرین  
 الساعی الیها الا فلا وقت اگاه باش پس چون واقع شود آن فتنه من کان له اهل علیین با بله پس کسی که باشد مراد او شتران  
 گرمی چرند و او بیایس باید که لاقی گردد و پیوند و شتران خود من کان له غنم فلیلق بغنمه و کسی که هست مراد او گوسفندان باید  
 که لاقی گردد و بگوسفندان خود من کان له ارض فلیلق بارضه و کسی که هست مراد او زمین و قریه دور از مکان فتنه پس باید که  
 لاقی گردد و زمین خود یعنی بگریزد از فتنه و به تنهایی بسازد و بجان نفس خود مشغول گردد و فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله  
 ارایت من لم یکن له اهل ولا غنم ولا ارض خبر ده مرا که کسی که نباشد مراد او شتران و نه گوسفندان و نه زمینی که لاقی گردد و بدین  
 و تنها سر خود گیرد چه کار کند قال یسید الی سینه گفت قصه کند بسوی شمشیر خود فیدق علی حده بچهر پس بگوید بر تیزی شمشیر بنگی یعنی  
 بشکند شمشیر تا به بند بر روی خود در کارزار اتم لیسج ان استطاع النجار ان یشر شتابی کند و زود پدید رود اگر می تواند شتابی  
 کردن را بداند که باین حدیث و مانند این حدیث احتجاج کرده است کسی که قائل است بآنکه قتال جائز نیست در فتنه هیچ حال  
 می گوید که چون دو فریق از مسلمانان میان یک دیگر قتال کنند واجب است احترام کردن همدان و یک سوشدن و گوشت  
 گرفتن و بجانب هیچ یکی ازین دو فریق نیفتاد و در حدیث ابی بکره که صحابی مشهور است و بعضی صحابه دیگر همین است و این  
 سه گوید که قتال نباید کرد ابتدا اما اگر کسی قتال کند و فرغ آن لازم است و جمهور صحابه و تابعین بر آنند که واجب است  
 نصرت و اعانت حق و قتال کردن با باغی و اگر نه چنین کند ظاهراً و در فساد و تقاول کنند اهل نبی و رسول  
 برین مذموب قول حق سبحانه و ان طائفتان من المؤمنین قتلوا الا لایة که ناطق است که چون قتال کند و طائفة از مسلمانان مهاد  
 باید کرد میان ایشان و اگر نبی کند یکی ازین دو طائفة بر دیگری قتال باید کرد و با طائفة باغی تا باز گردد و بجانب حق و چون بیان  
 کرد آن حضرت حکم فتنه را فرمود اللهم هل بلغت خداوند آری رسانیدم من حکم ترا بر بندگان تو نشناسه بارگفت این بکره قتال  
 رجل پس گفت مردی یا رسول الله ارایت ان اگر هست خبر ده مرا که اگر آه و جیر کرده شوم من می تطبق لی الی احد المؤمنین  
 تا آنکه برده شود مرا بوسی سبکه از و صفت قتال فخر بنی رجل بسینه پس بزند مرا مردی شمشیر خود او بچوبی سهم یا سباید  
 تیرے فقتلی پس بچند مر اقال گفت آن حضرت یوا باشد و اثنک و یكون من صحاب النار سر می گردد و  
 آن مرد که گشت ترا بگناه خود و گناه تو می باشد از در خیانت این عبارت را در معنی گفته اند یکی آنکه بر می گردد بگناه خود که  
 بالفعل کرده و ترا گشته و گناه تو که بغیر من تغیر تو او را می کشی و گناه آن بر تو می نشست آن نیز بر سر او می ننهد و  
 عقوبت گناه او را منصف می سازند به جهت زجر و توبیح دوم آنکه بر می گردد بگناه خود که سابقاً داشت از بغض و  
 عداوت مسلمانان که سبب قتل تو شد و گناه کشتن تو که صادر شده از وی الا ان رواه سلم ۲۸۶ و عن ابی سعید قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوشک ان یكون خیر مال المسلم است که باشد بهترین مال مسلمان

عظم ترین بهاستفت اقبال گویند ان که پیروی می کند وی جویر بدان گویند ان سر کوه سار او سوار مع انظر و مابای افتادن باران  
یعنی گویند وی چند داشته باشد و کوه سار او دو چهار که در ان باران می آید بگوید تا در ان جا باشد و گویند ان را آنجا بخراند  
و قوت خود را بر ان بسیار بفرست من لغتن می گیرند این سخنان بدین خود از قشنگا و گوش می گیرند تا با مردم اختلاط نکند و  
در فتنه نماند و او انجاری ۴۹۷ و سخن اسامه بن زید قال اشرف البنی بالابرا پد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم علی اطم من اطام  
المدينة تبرصنی از صحنهای مدینه و اطم غمبتین یعنی قهرت در هر حصن که بستگها بنا کرده باشند و در حوالی مدینه مطهره قلعهها و حصنها بود  
که بود و غیر ایشان در انجا ساکن بودند پس اسامه بن زید می گوید که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر یکی از این حصنها بر آمد  
فقال پس گفت آن حضرت هل ترون ما اری آیامی پسند شما چیزی را کسی بنیم من فقلوا لا نعمند فی بنیم قال فانی لاری لغتن فرمود پس  
بدرستی من بر آئندی غنیم فتنهار که آن فتنه اتفاق خدای بودیم می افتد در فرجای فاسهای شما کون انظر مانند افتادن باران متفق علیه  
۴۹۸ و سخن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بکله اشی هلاک است من علی یدری غلته من قریش بر دو دست  
کو دکان جوانان و نوسالان است از قریش بکله بفتحات هلاک و غله بکبرین و سکون لام جمع غلام یعنی جوانان که زانی القاتبا  
فنی الصراح غلام کودک و اصل غله و اختلام غلبه شهوت و بجان اوست بکبری تفسیر کرده از انبوس لان که باک ندر اند  
و ادب نگاه ندارند با باب دقار و خداوندان عقل رواد انجاری در حواشی نوشته که مراد بان غلبه کشندگان عثمان و  
علی حسن حسین اندر منی الله غنم جمعین و امثال ایشان اند اهل فتنه و بغی و غله و در مجمع البحار آورده که ابوهریره می شناسد  
ایشان را با سواد و اشخاص ایشان و سکوت می کرد از لغتین نام بدون ایشان از جهت ترس و مفسده و مراد از یدین معاویه و  
عبد الله بن زیاد و مانند ایشان اند از اعدادش و نوسالان بنی امیه خذلتم الله و تحقیق صادر شد از ایشان که قتل اهل بیت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و نیک کردن ایشان کشتن خیار مهاجرین و ضار بچهره و صا و شد از حجاج که امیر الامرا عبد الملک  
بن مروان بود از سلیمان عبد الملک و اولاد او از بختن خونها و تلف کردن مالها آنچه پوشیده نیست بر هیچ کس ۱۱۴  
و غنمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تقارب الزمان نزدیک بیک دیگر می شود اجزای زمان مراد قرب  
و قیام قیامت است یا تقارب اهل زمان بعضی از بعضی در شرف غنمه یا تقارب از منزه در شرف و تشابه اول و آخر او بیک دیگر  
و بعضی گفته اند مراد کوتاهی عمر است در آخر زمان و گفته اند که قسرت ایام و لیالی است چنانکه در حدیث دیگر آمده است  
که در آخر زمان سال هجده ماه بگذرد و ماه چون هفت و هفت و هفت چون روز یا روز و گذشتن دولت ما و ملک ما که سبب تفرقه و پریشانی  
خلق است این عبارت در کتاب الرویا آنجا که فرموده که رویا نزدیک زمان صادق افتد نیز گفته شده و وجه دیگر نزد انجا  
نمکورد شده و با لفظ این لفظ محمل معانی شده است بعضی مناسب آن مقام و بعضی مناسب این دانش و بعضی از علم و  
گرفته و برداشته می شود علم یعنی به برداشتن علم چنانکه در حدیث آمده و نظر لغتن و پدید آید و فتنها و یقنی الشخ و انداخته میشو و  
نخل قوی یعنی در و لهام او قوت و موم و حج و شمع است در طوائف مردم و اطاعت نمیت ایشان از آخر زمان و الا

موجود حاصل شو در مردم طبعی است و کثیر الهرج و بسیاری شود هرگز نهج ما و سکون را به معنی فتنه و الفتان مردم در یک دیگر قاتل و پسر  
 صحابه و ما الهرج و صحبت مراد بهرج قال لقتل فرمود مراد بهرج قتل است و تفسیر بهرج بقتل با اعتبار آن است که بهرج سبب قتل  
 و مفضی به آن است متفق علیه ۲۱۲ و عظمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الذی نفسی بیده لانه هب الدنيا گفت آن حضرت  
 بخدا سوگند میروم و وفای نمی کرد و دنیا حسی یاتی علی الناس یوم تا آنکه می آید بر مردم روزی که لایدری القاتل فیم قتل در نمی یاید و نمی داند  
 کشته که در چه چیز و چه سبب کشت و لا المقتول فیم قتل و نه درمی یابسته شده که در چه چیز کشته شده یعنی هم چنین به جهل و اشتباه قتال  
 می کنند و نیز تشخیص نمی نمایند که محی کیست و مبطل که قتل کیست کیون ذلک پس رسیده شد از آن حضرت چگونه می باشد آن حال قال  
 الهرج گفت آن بهجت فتنه و اختلاط در هم افتادن است بی نیز تشخیص القاتل و المقتول نه النار کشته و کشته شده هر دو در آتش  
 دوزخ اند کشته خود ظاهر است که بناحق خون ریخت و اما کشته شده بهجت آنکه وی تیری خواست که بکشد و در بعضی معازم  
 بود بر آن و آدمی بجز صحبت ما خود است و این حکم بر تقدیر جهل و عدم تیر است اما اگر بهجت اشتباه خاطر و جهل و تیری صواب باشد  
 اگر چه در واقع نه صواب بود این چنین نه خواهد بود و الله اعلم رواه سلم ۱۳۶ و عن معقل بن یسوع سکن عین محله و کسوفان بن یسار یفصح  
 تخمین و تخفیف سبب مملکت صحابی است از اهل بیعت شجره ساکن شد به بصره و بوی غنوب است نه مقل که در بصره است قال قاتل رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم العبادة فی الهرج کجبرة الی ثواب عبادت کردن و در گوشه خود خریدن در زمان هرج همچو ثواب هجرت کردن  
 بسوی من است چنانکه آن شخص که از دار کفر بدار اسلام هجرت نمود و بشرف صحبت آن حضرت مشرف شد هم چنین این شخص نیز اولیست  
 فتنه و فساد روی گردانیده عبادت مولی تعالی مشغول گشته و در دایره نورانیت در آید پس گویا هجرت کرد در راه سلم ۱۴۴ و عن  
 الزبیر بن عدی قال سنا اس بن مالک زبیر بن عدی که تابعی است و شنیده است از انس و روایت می کند از وی نوری  
 فقیه نقه است گفت که ما آمدیم نزد انس بن مالک فشکو لنا الیه پس شکایت کردیم مابسوی وی ما نطقی من الطحاج انجیمی و یدیم  
 و پیش می آمد ما را از حجاج ظالم فقال هب و افس گفت انس صبر کنید و تحمل نمائید بر ظلم و اندای او فانه لا یاتی علیکم زمان پس بد رستی نمی آید  
 پرشما هیچ زمانی الا الذی بعد اشر منه مگر آنکه زمانی که بعد از وی بیاید بهتر است از زمان گذشته پس چه می دانید شاید که بعد ازین ظالم  
 از حجاج پیدا شود و فاسد تر و بدتر از زمان و س پی آید پس صبر کنید حتی تلقوا ریکم تا آنکه ملاقات کنید پیش آید پروردگار خود  
 و در حضرت وی روید روز آخرت سمته من نسیکم شنیده ام من این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رواه البخاری  
 درین حدیث اشکال آورده اند که زمان عمر بن عبد العزيز بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از آن نیست بلکه بهتر از آن و از زمانها  
 دیگر که گذشته بودند و جواب داده اند که قول آن حضرت این را ذخیره اوان بدان یا اعتبار اکثر و غلب است و مقصود صبر و استیانت  
 مراست را و تعلیم و تربیت بر تحمل ایضا و جوار مردم و اضطراب ناکردن و فرج و فرج نمودن و اسد الفصل الثانی ۲۰۷ عن  
 صدیقه قال و الله ما ادری اسی صحابی ام تناسوا گفت صدیقه فد سوگند که در بنی یایم من که آیا فراموشش کردند یا در این بنا فراموشی  
 می نمایند چنی فراموشش نکرده اند بلکه کن گفت می کنند و خود را فراموشش کاری نمایند و خدا ترک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر خدا

بجای

صلی الله علیه و آله وسلم من قاتل فتنه بیج کشنده فتنه را دیده کننده و بر پا دارنده آن مثل عالمی که احد است بدعتی کند که سبب اختلافات  
 گردد مردم را بدان دعوت نماید یا امیر کسی که باعث بر محاربه و مقاتله شود و قود کشیدن چار و از پیش چنانکه سون را ندان از  
 پس الی ان تقضی الدنیا تا سپری شدن دنیا مبلغ من معمه ثمانه مضا عده اصفت قاعه فتنه این است که می رسند کسانی که با او بند  
 و پیوست امی کنند عدوی صدر او زبده ازان الا قد سماه لنا باسمه مگر تحقیق ذکر کرد او را آن حضرت برای ما بنام  
 و اسم ابیه و اسم قبیلته و نام پدر او و نام قبیلته او و قید عدوی صد ظاهر برای آن کرد که جمیع این قدر از مردم باعث بر وجود فتنه  
 و طوق ضرر بیشتری گردد اما اگر کمتر از این باشند اعتبار ندارد و الله اعلم رواه ابو داود + ۲ + و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 علیه و آله وسلم انما انا علی امتی الائمة المفضلین ثوبان که مولی آن حضرت و خادم درگاه و حاضر گاه و بیگاه بود گفت گفت آن حضرت  
 فی ترسم من بهت خود مگر امیران و پادشاهان را که مگر اه کشنده اند دیگران را مگر برای خود زیرا که ضرر مگر برای ایشان بیشتر و بدتر است  
 از مگر برای دیگران و از او وضع اسیت فی امتی لم یقع نعم الی یوم لقیمه رجوع نماید و چون مناده شود بشیر و است من و واقع شود قتل بر او بسته  
 نشود تا روز قیامت و صدوق این خبر واقعه قتل امیر المومنین عثمان است که اول واقع است در اسلام و بعد از آن باقی است  
 تا بنوز و حکم خیر بخیر صادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند رواه ابو داود و الترمذی + ۲ + و عن سفینه که مولی رسول الله و صاحب  
 کرامت و بکت بود احوال او در مواضع نوشته شده است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول گفت شنیدم  
 آن حضرت را که می گفت الخلفاء ثلاثون سنه خلافت کامله مضیه که موافق سنت و اتباع طریقه حق باشد سی سال است ثم تكون  
 لکما عضوضا پستی گردد و خلافت بعد از سی سال ملک و پادشاهی گزنده که مردم از گزند تم ایشان امین نباشند و راه عدالت  
 و دین پروری چنانکه بپایردان نگردد اگر چه اطلاق این اسم مجاز و به معنی آنکه خلف گزندگان انده عدالت را تحقیقت خلافت  
 که آن حضرت بدان اشارت کرده مخصوص سی سال است که خلافت خلفا سه اربعه در آن بود و اگر ایشان را امیر المومنین  
 گویند دور نباشد که امر و حاکم اند بر مسلمانان در احکام ظاهر تم یقول سفینه پس ترمی گوید سفینه برای حساب سی سال که به خلفا سه  
 اربعه تمام می گردد و اسبک خلافت ابی بکر سنین مضبط کن و نگاه داردت خلافت ابی بکر او سال و خلافت عمر عشره و بدت خلافت  
 عمر زاده سال و عثمان اثنی عشره و بدت خلافت عثمان زاده سال و علی ستمه و بدت خلافت علی زایش سال رواه  
احمد و الترمذی و ابو داود این حساب تقریبی است بنی بر عتق کسور و الا خلافت ابوبکر چنانکه در جامع الاصول و غیره مذکور  
 است و دو سال و چهار ماه است و خلافت عمر سه سال و شش ماه است و خلافت عثمان دو و زده سال الا چند روز و  
 خلافت علی چهار سال و نه ماه و باین حساب خلافت خلفای اربعه بیست و نه سال و نه روز و هفت ماه تمام می شود و پنج ماه  
 از بی سال باقی ماند که با نام اسلمین حسن بن علی تمام می گردد پس وی نیز از خلفا باشد و در بعضی کتب خلافت ابی بکر و عثمان  
 و سه ماه و نه روز آمده و خلافت عمر و عثمان شش ماه و پنج روز و خلافت عثمان دو و زده سال گرد و زده روز و خلافت  
 علی چهار سال و نه ماه و باین حساب حسن زایش ماه و سه شب مانده و الله اعلم + ۲ + و عن مدنیة قال قلت

گفت مدینه گفتیم یا رسول الله لیکن بعد از آنکه خبر آری باشد و باقی می ماند بعد ازین سبب که درین اسلام است  
 که کفر است کماکان قبله شرعیانکه بپوشش از آن بری قال نعم فرمود آری می باشد و باقی می ماند وی قلت فماذا عملکم من حیث  
 طریق عصمت و نجات از آن قال ایست فرمود طریق عصمت از آن شیر است و قتال کردن با کافران قلت اهل بعد لیسین یعنی گفتیم آیا باقی همانند  
 اهل اسلام بعد از قتال و محاربه کردن با کافران و صلوات میدارند اهل آن زبان امارت را و امانت را و جمع شدن و تفرق گشتن مردم  
 بر ایشان قال نعم لیکن اماره علی اقتدا فرمود آری میماند و میباشد ملک و امارت ولیکن باقتدا و اقتدای جمع قذمی آنچه در چشم و آب افتد از  
 غبار و خش و غاشاک و چرک یعنی جمیع مردم بر امر بکبریه است و نداد و انکار و دل بستن بخوشی در صفا و صفای باطن چنانکه چشمی که درونی آنست ظاهر  
 صحیح و باطن سقیم و باین معنی قول او در غزوه علی دشمن و می باشد سلمی بر دشمن و این در حکم تاکید است مر آنرا از هدیه بنیم یا وسکون  
 دال محل صلح و در اصل یعنی سکون و آرام است و دشمن سختین دشمن یعنی صلحی باشد با مذاخ و نفاق چنانکه سابق گذشت  
 و اولی آنست که معنی لیکن اماره علی اقتدا آن باشد که میباشد امارت با محکاب مناهی و ظهور بیع تا این فعل را فائده میدهد باشد  
 قلت ثم ماذا گفتیم بعد از آن چه خواهد شد قال گفتیم ثم ماذا و بعد از آنکه پیوسته می شود خوانندگان بگمراهی یعنی  
 جماعه پیدای می شوند از امر اگر گمراه می گردانند مردم را فان کان الله فی الارض خلیفه پس اگر باشد مرقدار او در زمین خلیفه یعنی  
 امیری و ملکی که جلد نظر کرد و اخذ مالک تا زیاده زنده پشت تراوید که مال ترا یعنی اگر چه ظلم کند بر تو و نفس و مال فاطمه پس  
 اطاعت و انقیاد و فرمان برداری کن او را و در هر ما دام که بر غلات فرموده خدا و رسول خدا انکم و الانست و انت عاص  
 علی بذل سحره و اگر نباشد خلیفه و امیر در زمین پس ببرد حال آنکه تو لازم گیرنده و رضی را یعنی گوشه گیرنده از مردم  
 و گذراننده عمر بصبر سختی در پیشما و بسیار با شما در زیر درختی و قناعت کننده بجاتیدن خوب و گیاه و مبدل کبیریم و سکون  
 ذال معجزه و نفع نیز آمده چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی و الانست را متعلق فاطمه دارند یعنی و اگر طاعت کنی  
 خلیفه را می میری بحال شدت و سرگردانی و در بعضی نسخ بجای قسمت آمده بلفظ ماضی از قیام یعنی و اگر نه چنین باشد  
 بر خیز و برو با صل و رضی پناه گیر قلت ثم ماذا گفتیم پسر بعد ازین حال چه چیز است و چه حال خواهد شد قال ثم یخرج الیه ما  
 بعد ذلک گفت پسر بیرون می آید و حال بعد از آن حال باین صفت که موهنر و نار بادی جوی است و آتشی ظاهر آنست  
 که محمول بر حقیقت است و احتمال دارد که مراد لغت و قهر و وعده دو وعید باشد بمن و وقع فی نار پس کسی که افتاد در آتش  
 وی یعنی مخالفت در زیر امر ایمان نیاید و بومی و در آمد در معرض قهر و غضب وی و جب ابره و حط و زره ثابت  
 شد اجروی به جهت صبر و ثبات وی بر دین خدا و طلب صفای او و فرود آورده شد بارگناه از گردن و سوسن  
 وقع فی نهره و جب و زره و حط ابره و کسیکه افتاد در جوی وی و اطاعت در زیر ایمان او و بومی طبع دنیا  
 و محبت حیات و در آمد در مقام طاعت و عنایت و سوسن ثابت شد بارگناه بر دین و فرود آورده شد اجرو  
 جواب وی قال قلت ثم ماذا گفتیم مدینه گفتیم پسر چه خواهد شد قال ثم یخرج الیه ما بعد ذلک گفتیم پسر بیرون می آید

۵

اسب که پس سواری می دهد تا آنکه بر یا شود قیامت پنج بعینه مجبول است از پنج داشته اند نه از انتاج و گفته اند که پنج به معنی تولد است  
یعنی زایاندن و خدمت و تدبیر زاییدن او کردن چنانکه دایه در انسان می کند و تحقیق است این لفظ در مواضع دیگر از شرح کرده شده است  
و انتاج به معنی رسیدن وقت ولادت و هر نفسم میم و سکون نایب می گوید که زهره تباراده و بر کسب بغم یا و کسب کاف رسیدن وقت  
سواری دادن یعنی قابل سواری شدن و مراد زمان نزول میس علیه السلام است چه ازان وقت تا روز قیامت بر اسپان سوار  
واقع نشود چه است عدم وجود کفار و امتیاج بحرب و قتال یا مراد آن است که بعد از بر آمدن و جبال نمان تنگ گردد و قیامت نزدیک  
رسد مقدار زمان زاییده شدن اسب یا رسیدن وقت سواری بر آن و این معنی موافق است با حدیث دیگر که درین باب  
در روایت اندونی روایتی قال و در روایتی این چنین آمده که گفت هذته علی دخن صلحی خواهد بود میان مردم آن زمان در ظاهر پاکدوش  
و دغل در باطن و جماعت علی اقتضاه اجتماع خواهد بود با کبریا قلت گفتم یا رسول الله المذنبه علی المدخن مای هر نه بر دخن که  
فرمودی چیست و چه معنی دارد قال لا ترج قلوب اقوام علی الذی کانت علیه بازم نمی آید و لهامی قومها بر آن حال و صفت  
که بود و لها بر آن صفت و صاف و پاک نمی گردد چنانکه پیش ازین بود در زمان سابق اسلام یا چنانکه پیش از عرض کردی  
بود قلت بعد هذا الخیر شر آیا بعد ازین خیر مزوج شبر و نور مختلط بطلبت و صلح با اتفاق شری دیگر خواهد بود قال فله عیاض مسا و  
گفت بعد از آن فتنه خواهد بود کور و کور یعنی مردم در آن فتنه محجوب خواهند بود از دیدن حق و ممنوع خواهند گشت از شنیدن  
آن و بسنا و کوری و کوری فتنه مجاز است و در حقیقت صفت آدمیان است که در آن زمان فتنه باشند علیها دعاه علی ابواب  
النار و در آن فتنه در زمان اطلاع بر آن خوانند گانند بسوی تنش دوزخ اسپتاده بر ابواب آن فان است یا حسن لفظه و انت عاصم  
علی جذل پس اگر به میری تو ای صلیبه و حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را خیر لک من ان تتبع احد منهم بهتر است  
مر ترا از پیروی کردن تو یکی از ایشان را رواه ابو داود و در عمن ابی ذر قال قلت رسول الله صلی الله علیه و  
آله وسلم یوما علی حار روایت است از ابو ذر که گفت بودم بین ارد و پس آن حضرت روزی برخیز فلما جا وزنا بیوت المدینه  
پس هر گاه که گذر آشتیم خانهای مدینه را قال گفت آن حضرت کیفیت یک یا با ذر چگونه خواهی بود تو و چه حال خواهد بود ترا اسی  
ابا ذر اکان بالمدینه جوع و فتنه که باشد در مدینه گرسنگی سخت تقوم من فراشک و لا یبلغ مسجدک بری خیز از جاتم خواب  
خود نمی توانی رسید مسجد خود را حتی مسجدک ابلوع تا آنکه در شفقت می اندازد و تا گرسنگی یعنی به جهت ضعف گرسنگی چنان شود  
که جز به شفقت تمام پیسید نتوانی رسید قال قلت گفت ابو ذر گفتم الله و رسوله اسم خدا و رسول خدا و انما تر است  
به ان یعنی من نه و انم که چه کنم هر چه فرمائی آن کنم قال تففف یا با ذر فرمود عفت و پارسا کی کن و باز دار نفس خود را از حرام  
و از سوال کردن از مردم و صبر کن بر سخت گرسنگی ثم قال یتر گفت آن حضرت کیفیت یک یا با ذر اکان بالمدینه موت چگونه  
می باشی تو ای ابا ذر وقتی که واقع شود در مدینه مرگ یعنی مردم بسیار بریزند تا باین حد که کثرت که یبلغ البیت العبدی رسید خانه بنده را  
این عبارت را بچند وجه معنی گفته اند یکی آنکه مراد به بیت بر است یعنی می رسد بهای موضع قبر نیست غلام را از بس که مردم



بسیاری میرند بجای قبر مردم شنگ می گردود بجائی می رسد که بجای یک قبر قیمت غلامی بیست سی آید دیگر آنکه می رسد اجرت کنندن قبر  
 قیمت بنده به جهت آنکه چون مردم بسیاری میرند کسی پیدا نمی شود که گور بکند تا اجرت او در مقدار قیمت بنده نرسد و دیگر آنکه مراد  
 به بیت معنی اصلی اوست که خانه است و مراد آن است که به جهت کثرت موت از مردم خانه خالی می گردد و زمین ها ارزان میشود  
 تا بجائی که خانه به قیمت بنده فروخته می شود و آنچه قالب و ستارن است آنست که بهای خانه بیشتر از قیمت بنده می باشد و دیگر آنکه  
 باقی فرزندی مانند در خانه بگریک بنده که غم خواری تمام اهل خانه اومی کند و نوبت و تقصداحوال ایشان بومی می رسد و ترتیب و  
 نقرع قول وی که فرمود حتی از بیع القبر بالعبد تا آنکه فروخته می شود موضع قبر به بنده و قیمت وی بر معنی اول ظاهر است و بر معنی  
 ثانی بملاحظه آنکه از بیع قبر استیجار حاضر مراد دارند اما بر معنی ثالث اصلاح صحیح نمی افتد و مناسبت ندارد و بر معنی رابع می توان گفت  
 که چون مردم مردند و مال نگذاشته اند جز یک بنده اگر برای خریدن موضع قبر یا اجرت حاضر احتیاج افتد همان بنده را در خریدن  
 موضع قبر و او را اجرة حاضر صرف خواهند کرد پس واقع می شود فروختن موضع قبر به بنده و گرفتن بنده در اجرت پس ظاهر شد که  
 اولی و انبج محل بر معنی اول است بلکه متعین است بر آن و الله اعلم قال قلت گفت ابوذر گفتم الله و رسوله اعلم فی و انم که چه کنم  
 قال گفت آن حضرت تعبیر یا با ذر صبر کن و بزور و تکلیف خود را بر صبر دار ای ابا ذر و بگریز و بیرون مردان زمین و در بعضی نسخ تعبیر بصیفة  
 مضارع آید و قال کیت بک یا ابا ذر یا ز گفت آن حضرت چگونه می باشی تو ای ابا ذر از افکان بالمدينة قتل نعم الله ما و احجار الریت  
 وقتی که باشد در مدینه کشتی که می پوشد و بالای رود و در می گیر و خونها موضع را که نام او احجار الریت است و آن موضعی است  
 در غربی مدینه که سنگهاست سیاه گویا که طلا کرده شده اند بر زمین زیت و این اخبار است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وفات  
 عمره و آن اشنع و قلیح و اقیح قبایح است زبان و گوشش مشکلم و سماع تحمل گفتن و شنیدن آن ندارد و وقوع آن در زمان شقاوت  
 نشان نریدین معاویه است که بعد از واقع قتل امام حسین لشکری انبوه به مدینه مطهره فرستاده و هتک حرمت آن بلده مکرمه و سجد شریف  
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم کرده و از صحابه تا بهین جماعه کثیر القتل رسانیده به شناعت های دیگر که توان گفت و در تاریخ مدینه  
 ذکر آن کرده شده است از آنها با جهت و بعد از خواب شدن مدینه همین شکر را بکه فرستاد و هم درین سال آن شقی بهار البوارفت  
 قال قلت گفت ابوذر گفتم الله و رسوله اعلم قال ثانی من انت منته گفت آن حضرت سائل آن است که می آئی تو کسی را که تو از دوس  
 یعنی اهل و اقارب خود را و در خانه خود می نشینی یا رجوع بپلام خود و کسی که از توابع اوئی است کنی و این معنی ظاهر و مناسب تر است  
 بقول ابوذر که قال قلت و ايس السلاح و چه نتم در ان وقت سلاح را و محاربه کنیم با آن قوم فتان قال گفت آن حضرت شاکت  
 القوم اذا انباز شدی آن قوم را اکنون یعنی سلاح که پوشیدی جنگ کردی بچو ایشان شدی در مباشرت فتنه و امارت ان قلت  
 تکلیف اصنع گفتم پس چگونه کنم و چکار کنم یا رسول الله قال فرمود ان حشیت ان یهرک شعاع اسیت اگر می زسی که روشن گردد و غلبه  
 کند تا تابش شیعیان به کسی بر تو شبیه براند و تر باشد فالتق ناحیه توبک علی وجهک پس بنید از طرفت بانه خود را بر روی خود  
 بی روی خود را پوشش و نفاصل کن تسلیم وی شو تا ترا بکشند بعد با شنگ و انچه تا با ذر گرد و رجوع کند وی بگناه تو و گناه خود

معنی این عبارت در فصل اول در مدیحه ابی بکره معلوم شد و این تاکید و بهانه است و منع از سعی کردن در قتل خویش و زنی و الا معلوم شد است در شرح که وقع خصم که بناحق بخون ریزی آید واجب است رواه ابو داود و دیگرانکه وقوع واقعه حره در سن نهم و شصت است و موت ابی در سنه اثنین و شصتین در او اخر خلافت عثمان رضی الله عنه و ابو ذر واقعه حره را در نیافته پس گویا بر آن حضرت وقوع این واقعه در مدینه کشف کردند بی تعیین وقت آن پس خبر داد آن حضرت بوقوع آن ابا ذر او وصیت کرد بصبر و تثبیت در آن بفرض احتمال در یافتن او از او اما وقوع جرم و موت در مدینه احتمال دارد که واقع شده و ابو ذر آن را در نیافته باشد چنانکه در عام الیاد و غیر

آن با حال آنها هم برین قیاس باشد و الله اعلم به و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان ابی سلمی شهد علیه و سلم قال قال عبد الله بن عمرو میگوید که آن حضرت مرا گفت کیست یک از اقبیت فی حثاله من الناس چه حال باشد ترا وقتی که باقی داشته شوی نو در مردمی که خبر نیست در ایشان مافی اصرح حثاله بالغنم پوست بود کرم و کجاره و سیوسه و فی القاموس قشاره و چیزی که خیر نیست در آن و از هر چیز مرتبت نمودیم و اما نامم مختلط شد و فاسد گشته عهدای ایشان و امانت های ایشان و بر آمده اند از داوره و فاد استقامت و مرتبت بر او جیم بر میخورد مافی معلوم است از باب فرح و در بعضی نسخ بلفظ مجبول نیز نوشته اند و آن خیر نیست درست است و مرج متعدی نیز آمده چنانکه مرج الهجرین فی القاموس مرج الهمد و فانک و از او آملفوا و اختلاف کردند ایشان میان خود و در افتادند در یک دیگر کمالوا بکنز پس گشتند این چنین و شبیک بن صابره و در آورده آن حضرت انگشتان خود را در یک دیگر از برای تمثیل و تصویر در افتادند میان یک دیگر نزع و خلاف و گاهی این تشبیهک برای تصویر جماع و ابتلا و نیز آید چنانکه در باب قسمت خمس غنائم در بیان اتفاق و التیام میان سینه ششم و بنی المطلب نموده و اصل معنی تشبیهک آنگه این و در آوردن چیزی را در یک دیگر بود و این در هر دو صورت پیدا است قال گفت عبد الله بن عمر و فهم تا مرلی پس بچه چیز امر می کنی مرا و چه می فرمائی قال علیک بما تعرف و دع ما تنکر لازم گیر بر خود عمل با آنچه می شناسی که در دین است و مشروع است و بگذرانی چیزی را که نمی شناسی بودن او را در دین و علیک بنی حتمه تفنگ و لازم گیر فاعلمه نفس خود را و ایاک و عوامهم و دور در خود را از عوام مردم یعنی بخود باش و برای خود کاری کن و در خیال مردم میفت در بنجار خسته در ترک امر معروف و منکر گردد و این نزد غلبه اشرار و اتباع نفس و نمودن آثار فتنه و فساد و عدم معاونت اخبار درست است چنانکه در باب خود گذشت و فی روایتی در روایتی این چنین آمده الزم بیک لازم گیر خانه خود را و بپوسته در خانه خود باش و بیرون میاید ضرورت و ملک علیک لسانک و محکم کن و ببند بر خود زبان خود را و در آنچه زبان باشد زبان لکشا و ملک را بفتح همزه بر صیغه امر از اطلاق تصحیح کرده اند و طیبی باین معنی که گفته شد آنرا تفسیر کرده و در مجمع السیار گفته که کسی امر است از ثلاثی معنی مالک شود و گاه در زبان را از آنچه خیر نیست و روی انتی و غیره را در آنجا که گفته اند حکم کنند مگر بخیر و تفسیر کرده اند یکی آنکه در روی اتم نبود پس مباح را نیز شامل باشد و دیگر آنکه در روی ثواب بود پس مباح و داخل نبود و خدا تعریف و دع ما تنکر و علیک یا امر حتمه تفنگ و دع امر العامة منقولش همان است که در روایت اول است و اختلاف

نیست مگر در بعضی مفردات رواه الترمذی و محمد بن ابراهیم آن حضرت خصت که در عهد اشدر بن عمر در اجتماع ما مردم در ظاهر و ابر کرد او را  
 بتذیب و اصلاح نفس خود خاصه و عدم تعرض و کاوش احوال عامه و امر کرد و مدینه را به بیرون آمدن از میان مردم صبر و صیابان  
 و التزام غلظت بکلیت و ارشاد کرد بهر که امر را با آنچه لائق است و صلاح امور آن است و بیست و سه حصول آن از وی چنانکه مرشدان  
 که مظهر اسم اکیم اند بگفتند و حقیقت حال آنست که عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ در جوانی بغایت متعبد و متفکک بود و چنانکه هرگز  
 انظار نکردی و شب نختی و زن میل نکردی پس پیروی عمر بن العاص او را نزد آن حضرت آورد و از شدت ریاضت و مجاہدہ  
 کہ می کرد باز آورد و بصیام سه روز و قیام ثلث یا سبکس لیل امر فرمود و نگاه داشت رضای پیر و وصیت کرد این حکم ضرورت  
 وی در ایام فتنه نیز باید که وزیر معاویہ بود مختلط بودی و حق وصیت آن حضرت را بجا آوردی و چنانکه حکم فرموده بود بکار مشغول بودی  
 بارها ایشان می گفتند کہ تو از مانی چه اور میان مانی باشی گفتی من در خیر باشم شکر کنم و در شر نہ و در باطن با اہل بیت را الطہ مودت  
 محکم داشتی آورده اند کہ روزی امام حسین او دید و بگفت و صحبت شریف وی جرأت نتوانست کہ گفتند چرا نزد وی رفتی  
 و با وی نشست گفتی گفت من شرمندہ ایشانم کہ از ایشانم و با ایشان توانم بودم و عثمان ابی موسی عن ابی صلی اللہ علیہ وسلم  
 وسلم انه قال ان بین یومی ساعتہ فتنہا قطع اللیل المظلم گفت آن حضرت کہ پیش از آمدن قیامت فتنہا پیدا خواهد شد مانند  
 پارہای شب سیاه صبح الہرجل فیما سونا و یسی کا فرا صبح می کند و در آن فتنہا مومن و کفار می کند کار و یسی مونا و صبح کا فرا و  
 شام می کند مومن و صبح می کند کافر القاعدہ فیما خیر من القائم شستہ در آن فتنہا بہتر است از استا و و الماشی فیما خیر من الکی  
 و روندہ و روی بہتر است از روندہ و شرح این عبارات در فضل اول رر و حدیث ابی ہریرہ کہ گفت فکسر و اینما سیکم پس بکنید  
 در آن فتنہا کمانہای خود را و قطعوا فیما اوتارکم و بیدید در آن فتنہا نہہمای کمانہای خود را و من یوایو فکرم بالحمارة و بزینہ شتر ہاے  
 خود را بسنگمانا کند و دویش کند فان دخل علی احدکم پس اگر در آمدہ شود یعنی در آید کسی بر یکی از شما فلیکن کنسہ ابی آدم پس باید کہ باشد  
 وی همچو بہترین دو سیر آدم کہ مابیل است در وقتیکہ تسلیم شد برای کشتن قابیل مرا و گفت کہ من در آن کشتہ نیتیم دست خود را  
 بسوی تو من نمی خواہم کہ تو باز گردی بگناہ خود رواہ ابو داؤد و فی روایتہ و در روایتی مرالی داؤد افکر الی قولہ ذکر کردہ شدہ است  
 حدیث تا قول وی خیر من اسمعی و در وی فکسر و فیما تا آخر نیست و درین روایت بعد از خیر من اسمعی این عبارت است کہ تم قالوا  
 پتیر گفتند صحابہ نما نما پس چہ می فرمائی ما را او چہ کنیم در آن فتنہا قال گفت آن حضرت کہ نوا اعلاس ہو تو کم باشید شام فرشتہاے  
 خانہای خود و ہج جبار و عیلس بالکسر کلیم سطر مجلس ففتین مثلہ اعلاس جماعت اعلاس البیت کلیمہا کہ زیر فرشتہای فاخر آنگند و  
 فی روایتہ الترمذی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال فی لغتہ و در روایت ترمذی این چنین آمدہ است کہ گفت آن حضرت  
 در باب فتنہ کسر و اینما سیکم و قطعوا فیما اوتارکم و الی ما فیہا اجواف یو کم بکنید و فتنہا کمانہای خود را و پارہ کنید در کسے  
 زہمای خود و لازم گیرید و در آن خانہای خود را و کونوا کابن آدم و باشید مانند سیر آدم یعنی مابیل کہ گفت اورا قابیل و  
 قال و گفت ترمذی ہذا حدیث صحیح غریب و عثمان ام مالک البہزنیہ بفتح موعده و سکون ما فسوب ست بہترین امر القیس

بکنید

حجازیه است و مراد از صحت است و روایت کرده اند از روی طحاوی و کجول که از اکابر تابعین آنرا نقل کرده رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فتنه فقرها ذکر کرد آن حضرت فتنه را پس نزدیک کرد انیتننه را یعنی خبر داد که وقوع آن تریب است و طبعی گفته یعنی وصفت کرد و او را وصفت بلخ و هر که وصفت کند چیزی را نزد کسی و صفت بلخ و ذکر کند صفات و احوال آنرا بمبالغه قریب می گرداند آنرا نزد وی یعنی در زمین وی یا در خارج نیز زیرا که چون بسیار در زمین و سایر زمینین شد وجود او در خارج نیز تجلی می کرد و وقت گفتیم با رسول الله من خیر الناس فیها کیست بهترین مردم در زمان وجود آن فتنه قال رجل من ماشیه گفت بهترین مردم در آن زمان مروی است کمی باشد در مویشی خود و پیچند آنها را بعدی عتقاد و بعد به ادا می کند حق باشد بر آنکه زکوة و صدق با صفت و پرورش می کند پروردگار خود را و در بلخ انبیا کس فرستد مروی دیگر که گفته است سر اسب خود را یعنی سوار شده دشمنان او را گرفته استاده است حیث العدو و یخوفونه می ترسانند دشمنان دین را یعنی کافران را و می ترسانند ایشان را و این یعنی از فتنه و قتال مسلمانان که بجهت جنگ کافران پیوسته است هر مدی از سر مدعی اسلام گرفته با کافران که دشمنان دین اند و جنگ می باشد رواه الترمذی ۹۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یسکون فتنه یسکون العرب نزدیک است که پیدا شود فتنه که در گریه و عرب را و پس خبر آن همه ایشان را استنطاق تمام گرفتن چیزی را قتل باقی النار کشته شدگان آن فتنه در آتش و وزخ اندالسان فیها اشدمن وقع السیف و در از کردن زبان در آن فتنه غیبت و دشنام ایشان سخت تر است از در افتادن شمشیر و در مراد گفته که وقع بسکون تیر کردن کار و شمشیر تعیین زیرا که هر دو طائفه مسلمانند خصوصاً همی که در آن میان باشند غیبت و دشنام مسلمانان شد حرام است چنانکه آمده است انینه اشدمن الزمانا بامراد آن است که زبان در از کردن بدشنام و غیبت آنها فتنی آرد بالاتر از فتنه شمشیر که قتل است که چه اگر با بنامی سدی کشند چنانکه محاربان را می کشند و نهب و غارت می کنند و سیوطی گفته که نقل اخبار از زود آمدن خود زبان کشادن بر ایشان ناشی می گردد از آن نهب و بلای وطن و مفاسد عظیمه بیشتر از آنچه از سب و نشت فتنه حادث می گردد و چون هر دو طائفه مسلمان باشند حکم بودن آنها در آتش و وزخ بر سبیل زجر و تغلیط و توفیح خواهد بود رواه الترمذی و ابن ماجه ۱۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال سکون فتنه صما و بکما و غیبا و نزدیک است که پیدا گردد فتنه که گنگ و کور یعنی حق شنیدن و حق گفتن و حق دیدن و روی صورت نه بند و من اشرف لهما کسی که بنگردد آنرا و مطلع گردد بر آن و نزدیک گردد بان استخرفت له بنگردد و نزدیک گردد فتنه منکس را و اشرف لسان فیها کوفع السیف و اطلاق دیگر استین زبان یعنی کشادن و در از کردن آن در وی مانند نور شمشیر است و اطلاق اشرف در لسان بطریق تشاکیه است رواه ابو داود ۱۱ و عن عبد الله بن عمر قال کنا مع اعمد ابی عبد الله بن عمر گفت بودیم بنشینسته نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فذکر الفتن پس ذکر کرد آن حضرت فتنه را فاکثرنی ذکر تا پس بسیاری و در از وی کرد و ذکر فتنه حتی ذکر فتنه الاعلاس تا آنکه ذکر کرد آن حضرت فتنه الاعلاس را و وجه تشبیه فتنه الاعلاس با جهمت دوام و در از وی بدت وی باشد چون عیسی چنانکه گذشت فتنی است که آنرا زیر فتنه های نفیس

می انگیزند و می در تنه آن بر زمین همیشه افتاده می باشد و بدو آنگه تشبیه کرده آن فتنه را بحسب در سیاهی و در وادار با در  
 مجروحان که در خانه می گسترند و در اینجا افتاده می باشد گویا اشارت است با التزام بیعت و وفات در آن فتنه فقال قائل بگفت  
 گوینده که حاضر بود و ما فتنه الاملاص و بیعت فتنه الاملاص چه حال دارد و کیفیت آن چیست قال فرمود بی هر ب و حرب آن فتنه  
 اهل کس گرختن است در پشیمان شدن و وفات کردن مال مردم است هر ب و حرب هر دو در این شرح واضح کرده اند و بدو آنچه گفتیم شرح  
 کرده تم فتنه السرا و دشمنان پسر فتنه السرا در در طاعت و فساد وی ناشی می گردد و من تحت قدمی بر جل من اهل بیته از زید و جایی مردی  
 از اهل بیت من که زید علم از منی گمان می برد آن مرد که از من و اهل بیت من است و بیس منی و نیست چنانچه درین صفت از ابنت  
 من اگر چه بطن پسر منی و نسبی من و او را اما اولیا فی القوم نیستند و وستان من و اهل ولایت من بگریه بیزگار آن از فتنه و فساد و بر  
 طریق من و کردار من عمل کنندگان و آنچه تسمیه فتنه السرا آن گفته اند که سبب وجود آن کثرت نعمت و مسرت و اسراف و اتراف  
 است تا آنکه وقوع وی خوشحال می گرداند دشمنان و در افتنا السرا روایت بر اینست چنانکه تقریر کردیم و بسبب نیز آمده یعنی ذکر  
 کرد فتنه السرا بعد از آن بیان کرد آنرا بقول خود دشمنان آنچ تم بصلح الناس علی رجل پسر بعد از وقوع این فتنه اتفاق می کنند مردم  
 بر مردی که کورک علی ضلع مانند درک است بر ضلع و درک بفتح و او در کسر امیرن و بالای آن و قلع بکسر ضلع و بفتح لام استخوان  
 پهلو یعنی بر مردی که استقامت ندارد و احوال وی منتظم نبود چه سیرن بر استخوان پهلو مستقیم نمی آید و بوی ترکیب نمی یابد تم فتنه  
 الدبها و بضم دال و فتح هاء تصغیر و هما یعنی و ایه یعنی حادثه یا به معنی سیاه تار یک اینجا نیز لفظ فتنه مرفوع و منصوب آمده لاندرا  
 احد این نه الامه می گذارد این فتنه صحیحی ازین است را الا لطلیحة مگر آنکه طباچه می زند او را طباچه زونی فاذا قبل لقصت تمامت  
 پس گشتن شود که گذشت این فتنه مهلت و مدت نیاده پیدای کند یعنی تمام نمی شود اندکی فرود شست یا زنیاده می گردیدیم المویل  
 فیما موسنا فی کافرا می کند مرد و روی در حالتی که مومن است و شام می کند در حالتی که کافر است حتی بعیر الناس الی فسطاط  
 تا آنکه می گردند مردم و رجوع می کنند بسوی دشمن یا دو گروه و انبوه فسطاط ایمان لانفاق فیه کی فسطاط اهل ایمان که نیست اهل فطار  
 در آن و فسطاط انفاق لا ایمان فیه دیگر فسطاط اهل نفاق که نیست اهل ایمان در آن و فسطاط بعیم فاو کسر آن نمیه و خرگاه بزرگ و  
 جماعه انبوه فاذا کان ذلک فاستظروا لعل من یومر او من غده پس وقتی که پیدا شود این فتنه پس انظار برید بر آمدن و مجال  
 در همان روز یا فردای آن از اینجا معلوم می شود که این فتنه در آخر زمان بوجود خواهد آمد اما در تعیین فتنه نامی سابق هیچ حکم نکرده اند  
 و خصوصاً فتنه السرا که گفته از تحت قدمی از اهل بیت من پیدا خواهد شد تا آن مردان اهل بیت که است در زمان این فتنه  
 رواه ابو داود ۱۲۰۱ و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال دین للعرب من شتر قدامت قرب هلاک با و مرد عرب  
 از شری و فتنه که تحقیق نزدیک رسیده است افح من کف بده رستگاری و پیروزی یافت کسی که باز داشت دست خود را  
 از قتل و حرب رواه ابو داود ۱۳۰۱ و عن اشداد بن لاسود قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان السعید  
 من جنب الفتن ان السعید من جنب الفتن سببار این کلمه را فرمود بدستی که نیک نخت

کسی است که نیکو گردانیده شود از قتل او و در داشته شد از آن ولین از بنی قریظ فحاشا و نیک بخت کسی است که مبتلا گردد از سینه  
 نبتش پس صبر کرد و اجتناب نمود از قتل برین تقدیر لام در لحن مفتوح است و قول او فواها منقطع است از آن معنی اولهفت و  
 خسر است یعنی حسرت مر از آنکه نیکو کرده نشد از قتل و مبتلا گردانیده شد بدین و صبر نکرد بر تقدیر ابتلا یا به معنی احوال و سخط است  
 است یعنی چه عجب نیکو است صبر و اجتناب از آن و بعضی لام را کسوز نیز خوانده اند متعلق بر انا به معنی تعجب رواه ابو داود  
 و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما وضع السیف فی ارضی من اهل بیتها الی یوم القیمة چون نهاده شود و  
 شمشیر و رامت من دو اتع شود قتل برود شده نشود شمشیر و قتل از است من تا روز قیامت و لا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل  
 من امتی بالمشرکین بر پانمی شود قیامت تمامی پیوند گرد و همها از امت من به مشرکان و حتی بعد قبائل من امتی الاوثان و تا آنکه  
 پشتش کند و همها از امت من بنان را و آنجا کون من امتی کند ابون بشون بدستی که نشان این است که نزدیک  
 است که پشت در امت من دروغ گویان شی کسی کلمه نیم انبئی الله هر یک ازین دروغ گویان گمان می برد که و  
 پیغمبر است و انا قائم النبیین لانی بعدی و من شبه پیغمبران و ختم کننده ایشانم نیست پیغمبر پس ازین و قائم تفتیح تا و کسر آن  
 و در قرآن نیز درین لفظ هر دو قرار است و هر دو بیک معنی است و اگر قائم به معنی مهر که در آخر نامه می کنند اراده نمایند نیز مقصود  
 بطریق تشبیه حاصل است و لا یرال مخالفه من است علی الحق ظاهرین و همیشه اند طائفه از است من ثابت بر حق غالب  
 بر اعدای دین و تواند که علی الحق متعلق بظاہرین باشد لا یضرم من مخالفهم زیان نمی کند ایشان را کسی که مخالفت کند  
 ایشان را حتی باقی امر الله تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت یا مراد غلبه دین است چنانکه از کفر بر زمین مانند رواه ابو داود و الترمذی  
 و عن عبد الله بن مسعود عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال نذرت فی الاسلام می گرد و آسیای دین اسلام می مستقر و منظم می باشد  
 یا مراد آن که در امن و سلامت از نفس و جریبان احکام سنت چنانکه با طهر سن و نشتین و در مدت سی و پنج سال اوست و نشتین یا در  
 مدت سی و شش سال اربع و نشتین یا سی و هفت سال پس منتهمای مدت انتظام تمام اسلام این سنوات باشد و مبداء  
 آن هجرت بود که مبداء ظهور دولت اسلام و فتوحات است و تحقیق بود قتل عثمان رضی الله عنه که اول فتنه است که در اسلام  
 وقوع یافت در سنه سی و پنج از هجرت و واقعه جمل و سی و شش و حرب صفین و سی و هفت و احتمال دارد که گفت آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم این کلام را در سالی که از عمر شریف او چند سال باقی مانده باشد که زاتم است برسی سال که مدت خلافت  
 خلفای اربعه است پس چون از اتم کنند مدت خلافت عدوان باین مبلغ برسد که خبر داده و این نوجیه اول است اگر استقرار  
 و انتظام باعتبار عدم نظریه بدعت و خلافت آنچه امر بر آن بود و در بنده ای سلام مراد و دارند و وجه اول اولی باشد اگر باعتبار  
 عدم وجود فتنه و محاربه و خلافت بود و احتمال دارد که ابتدا از ظهور وحی اعتبار کنند پس تمامی عدوسی و پنج بانقضای همان خلافت  
 فاروق بود رضی الله عنه چه شک نیست که امر امن و ایمان و سنت و جماعت و استیلا و قلوب در خلافت شیخین رضی الله  
 عنهما منتظم تر و بسیار است نزدیک تر بود و در خلافت عثمان رضی الله عنه تا بعد از گذشتن یک سال یا دو سال از آن چیز با پیش

که سبب وحشت قلوب و اذیت فتنه گشت فان بملکوسبیل من ملک پس اگر بملک شوند بعد از نظام امر دین درین مدت  
پس سبیل ایشان سبیل کسانی است که بملک شدند از قرون سابقه و اتم سابقه و ان تقیم لهم و غیرهم و اگر پادشاه تمام کار و بار شود دین ایشان در طاعت  
امر و دولات و اقامت شرائع و احکام و شوکت دولت اسلام تقیم لهم سبعین عاماً بر پادشاه تمام میشود دین مرا ایشان را هفتاد و سال و شاید  
امر و مملکت باعتبار ما مورد مذکوره اعظم و اتم بود تا این مدت نسبت به ما بعد خود با خیار محض صواب دوی و انا ترست بدان قلت اما بقی او محض  
ابن مسعودی گوید رضی الله عنه گفتیم من در سپیدم از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیا هفتاد و سال که تمام و بر پامی شود برای ایشان از آنچه  
باقی مانده است یعنی معتبر و بعد از سی و پنج یا سی و شش یا سی و هفت سال است یا از آنچه گذشته یعنی معیناً از زمان سابق است  
از زمان ظهور وحی یا وجود هجرت و می در ایند این سالها نیز در ان قال مما مضی فرمود بر پامی شود مرا ایشان را از ابتدا تا آنچه گذشته  
نه بعد از انقضای خمس یا سیع و ششست است رواه ابو داود و ابن ماجه که ذکر کردیم و منبع ما فتیم در شرح ابن عدیث کاسی  
است و وجه مختار و موافق لفظ همین است و شرح هر دو درین مقام بیشتر ازین کلام است و الله اعلم به فی الفصل الثانی عشر  
الی و اقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما خرج الی غزوة تبوک الی و اقد اللیثی که صحابی قدیم الاسلام است و حاضر شده بر ر  
و بود با وی لو ای بنی لیث و بعضی گفته اند که از سبب فتنه است و قول اول صحیح تر است می گوید که چون بر آمد آن حضرت بسوی غزوه  
حنین که بعد از فتح مکه است بر شجره لثه کبرین گذشته بد رختی که بود در مشرکان را کافران و اهل کفر علیها اکتتم بودند مشرکان که می آویختند بر ان  
درخت سلاهای خود را از تیر و کمان و شمشیر و نیزه و جز آن یقال لها گفته می شود و نام بر روی شود مر آن درخت را ذات النواظر و  
النواظر نوط به معنی آویختن و چون سلاهارا ابوی می آویختند از ذات النواظر نام کردند و این نام درختی معین است فقالوا ایس گفتند  
مسلمانان از مولفه القلوب یا غیر ایشان یا رسول الله جل ثناوات النواظر که ان و بسیار ما را تیر درختی که بدان سلاهارا  
بیاوریم و از ذات النواظر نام کنیم که لغزات النواظر چنانکه مشرکان است ذات النواظر که بدان سلاهارا می آویختند فقال رسول  
الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تعجب و انکار بحال ان الله یلمکما قال قوم موسی این سخن گفتن ایشان که اهل لثه ذات النواظر نام  
النواظر چنانست که گفته قوم موسی بسوی علیه اسلام اهل لثه که اهل لثه بگردان بر اهل معبودی که بر سپهریم ما از چنانکه مرایشان از این کافران است  
معبود و الهی نفسی بیده سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست که برین سخن من کان قبلکم هر آنچه سوار می شوید از کتاب میکنید هر قبیله و هر  
کسانی را که پیش از شما بوده اند از بنی اسرائیل و غیرهم این شکایت است که از احوال ایشان که چیز نامی گویند و می کنند که سبب گمراهی  
و تخریب از حدی اگر در چنانکه اتم سابقه باشد از بنی اسرائیل در احادیث دیگر این معنی بخرج و درود یافته است رواه الترمذی  
در ۱۲ و عن ابن اسبیب قال سمیت ابن اسبیب که از کبار و قدما سے تابعین است و خلفای اربعه را در یافته گفت و وقت گفته  
الاولی و اتم شده فتنه اولی که پیش از ان فتنه در اسلام واقع نشده بود یعنی مقتل عثمان می خواهد و مرادی دارد این اسبیب از  
فتنه اولی کشتن عثمان بن عفان رضی الله عنه فلم یبق من اصحاب بدر احد پس باقی ماند از صحابه بدر که در غزوه بدر حاضر بود و در این  
سعه مروزه از ان باز که باشد فتنه مقتل عثمان نیز پس دشمنان ما و افراسی که در او تیره است نه آنکه اصحاب بدر در مقتل عثمان

گفته شد در مورد خود بود آن کسی مردان برین سید بن ابی وقاص شیش از او گفته بود بچند سال رضی الله عندهم وقت گفتند الفتنه الثانیة پیتر  
و آنگاه شد فتنه دوم یعنی اطراف در کشته شد و سینه فتنه من اصحاب الحیدر بن امدیس باقی ماند از صحابه که در مدینه حاضر بودند که  
آنرا بهتال عنوان خوانند و بیچ کیه همین معنی که مذکور شد تم وقت الفتنه الثانیة پیتر و آنگاه شد فتنه سوم فتنه فتنه و با آنکه طلب باخ پس بر طرف  
نشد آن فتنه ثانیة حال تا که در مردم قوی و فریبی باشد و طلب باخ بر وزن صحاب و گاهی بعضی نیز از قوت و سمن کذافی القاموس در  
مشافق الا نورد گفته مراد طلب باخ عقل است و نزد بعضی قوت و نزد بعضی حسن دین و مذہب مراد تقیہ غیر و صلاح و قوت است یعنی  
درین فتنه هیچ یکی از صحابه نمانده و در جوشی نوشته است که مراد فتنه ثانیة خروج ابن عمر و خارجی است در زمان مردان بن محمد بن  
مردان بن الحکم و بعضی گفته اند بی فتنه الا زرقه و اول اولی است زیرا که مخصوص بحدیث است چنانکه فتنه اولی و ثانیة و فتنه از ارقه  
مخصوص بحدیث نیست و در مجمع البحار نقل از کربانی گفته که فتنه ثانیة قتال عبداللہ بن الزبیر و مجلی است که در آن نیز سب کعبه بود و آن  
در هفتاد و چهار روز زمان عبدالملک بن مردان بود و آنجا در برین تقدیر صحیح میباشد قول بعدم بفتح و بیچ کیه از صحابه در آن چه در آن جماع  
از صحابه بودند در راه البجاری ۲۸: باب الملاحم: جمع طعمه یعنی معرکه و موضع قتال از طعم است از نسبت بسیاری گوشت کشتگان  
در روئے یا از طعمه ثوب یعنی کعبه بود است از نسبت اشتباک و اختلاط مردم در روی مانند اشتباک و اختلاط طعمه باشد که به معنی تار است  
و معنی اول نسبت و اقرب است و طعمه به معنی حرب و وقت عظیمه نیز آید و فی المصراع طعمه فتنه و حرب بزرگ و درین باب ذکر قتال مدینه  
مخصوص در طوائف معین در آنکه مخصوصه و بلاد معینہ آورده و باین ملاحظه این باب را بعد آورده و از باب فتن که در اینجا ذکر قتال کشته  
مجموع مسموم بوده ۱۳: الفصل الاول: عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ روایت است از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ  
قال گفت لا تقوم الساعة حتی تقتل قسطنطین عظیمتان بر پانی گردد قیامت تا آنکه قتال سے کنند و در گره بزرگ تگون بنیام مقصد عظیمه پیشه  
میان آن دو گره کشتن بزرگ و طواہما و ہدۃ دعوی این مرد و گره یکی است یعنی ہر دو دعوی دین اسلام دارند ہر دو طعمه سلی تند با ہر دو دعوی حقانیت دارند  
و ہر یکی زعم و اعتقاد خود بر حق است گفتند اند کہ مراد باین دو گره اتباع علی و معاویہ چنانکہ امیر المؤمنین علی فرمود کہ خواستنا بنو علینا  
و نیز آورده اند کہ یکی را از جانب معاویہ ترویشان اسیر آوردند یکی از قبیلہ ایشان بر حال می تا سخت خورد کہ من می دانم کہ وی مسلمان  
نیست اسلام بود فرمود چه گوئی کہ وی ہنوز مسلمان است و درین حدیث دلیل است بر بطلان قول خوارج کہ می گفتند کہ ہر دو  
طائفہ کافرند و بطلان قول روانس کہ می گویند مخالفان علی کافرند و حق نیست و مجالون کذابون و بر پائین و قیامت تا آنکہ  
بر آنگیختہ می شوند در روئے گویندگان کہ تبیس کنند و حق را باطل پوشند و چنانکہ نبیائے خداوند و در جہل یعنی فطرت و توبہ و تلبیس آید و قریب  
من ظنین عدو این در جلال نزدیک است بآن تن در باب سابق سی بطریق نہیں فرمود و اینجا نزدیک سے می فرماید تو اند  
کہ آنجا نیز نزدیک بآن مراد باشد کہ ساجہ گردوی فرمود و تو اند کہ اولاد می بطریق ابہام و اجمال شہہ باشد و ثانیاتین یافته  
و اللہ اعلم کلیم زعم اند رسول اللہ ہر کہ ام از ایشان گمان سے برد و عوسے می کند کہ او پیغمبر خدا است و حق تعالی یقین الہم و بر پانی شود  
قیامت تا آنکہ گرفتہ می شود و علم و بردہ شدہ می شود از میان مردم بر فتن علماء از جہان و بیشتر الزلازل و تا آنکہ بسیاری شود زلزلهما و



و تقارب الزمان و نزدیک یکدیگر می شود زمانها یعنی زودی گذرند چنانکه سالی مثل ماهی و ماهی مثل هفته و هفته مانند روزی و روز چون ساعت یا مروز و بدان زمان مهدی است که چون واقع شود امن و وزین خوش گذرند و گمانی که ماه نماید زمان چنانکه خاصیت زمان عیش و راحت است که هر چند دراز باشد کوتاه نماید معانی دیگر نیز برای این عبارت در کتاب رویا و کتاب فتن گذشته است و معنی اول منطوق حدیث دیگر است پس عمل بر آن ظاهر تر باشد فتنه که به و بطرف لغتن و برپایی شود قیامت تا آنکه پیدای می گردند فتنها و جنگها میان سلطانان و بیشتر المروج و تا آنکه بسیار می شود هرج و مرج و هرج و مرج قتل معنی مراد هرج قتل است که سبب فتنه و اختلاط بوجود می آید و سبب دیگر فیک الاموال و تا آنکه بسیار شود در میان شماها فیفیف پس بسیار شود و فیض در اصل بسیار رنجتن آب چند آنکه روان گردد و در واد حتی بیم رب المال من قبل صدقه درین عبارت چند وجه است اول آنکه بیم بضم یا و کسر یا خوانند و رب نصب معنی چنین باشد بسیار شود مال آنکه در قلع اندازد و محزون گرداند خداوند مال رحمتن کسی که قبول کند صدقه او را یعنی بسیار جوید فقیری را که زکوة و صدقات او را بستاند و کم باید از جهت قنوت و جوختا جان دوم آنکه بفتح یا و ضم یا خوانند از هم معنی قصد و رب مرفوع معنی تا آنکه قصد کند و بسیار جوید صاحب مال کسی را که بستاند صدقه او را سوم بیم بفتح یا و ضم یا و رب نصب از هم معنی حزن گردانیدن فی الصراح هم که اخشن بیماری تن به اونی القاموس الهم الحزن همه الامر بما خزنه کابمه معنی اندوه گین گرداند صاحب مال را تا با فتن فقیر که قبول کند صدقه او را و حتی تعرضه تا آنکه ظاهر کند مال را بر شخصی تا بستاند آنرا بقول الذی تعرضه علیه پس می گوید آن کسی که عرض می کند مال را بر و سه لا ارب لے بنیت حاجت مرا بجال ارب فتنین حاجت مندر شدن و حتی بجا اول الناس فی البسیان و تا آنکه درازی کنند و سر کنند مردم بیکدیگر و تکبر نمایند در آوردن خانه های فی الصراح بنا بر آوردن خانه بیجان بضم و یا و آوردن تطاول تکبر کردن و گردن دراز کردن در وقت نگرستین و حتی بجز الرجل بقبر الرجل و تا آنکه می گذرد مردی بر گور مردی دیگر بقول پس می گوید یا لیتنی مکانه سے کاش من می بودم بجای وی یعنی در قبر وی چه جهت فتنه آوردین که در آخر زمان می بینید پس مرگ را آرزو دارو تا آنکه از ان بلا نجات یابد و این محمود و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و اذا اردت بقوم فتنه الحدیث امانتی موت به جهت محنت دنیا و این بود و با وجود آن واقع است و حتی تطلع الشمس من مغربها و تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود شرح این در باب العلامات بین یری الساعه سیاه بود این روزی است که سبته گردد در نای توبه در آن روز و بعد از آن روز توبه قبول نیست چنانکه فرمود فاذا طلعت و را ما الناس انما یسألون پس چون بر آید آفتاب از جانب مغرب و ببینید آن را آدمیان ایمان آرند همه و امر آخرت عیان گردد و آنکه حسین لا ینفع نفسا ایمانها پس آن روز است به کلام آنکه سو و نکند هیچ نفسی را ایمان آوردن و در آن روز مکن مهنت من قبل نفسی که ایمان نیاروده بود پیش ازین روز او سبت فی ایمانها خیر او سو و نمی کند کسب کردن نفسی نیکی او را ایمان خود اگر کسب نکرده بود پیش ازین روز و تقومن الساعه و هر آینه برپایی شود قیامت و قد نشر الرجلان فوجها بهینا و حال آنکه تحقیق کشاده اند مردم در عالم خود را خود یعنی برای فروتن فلا تبا جازه و لا بطویانه پس خرید و فروخت نمی کنند آنرا و می بیند حال باشند که قیامت قائم شود و تقومن الساعه و قد انصرف الرجل لبس لثمنه فلا یطعمه و هر آینه برپایی شود قیامت و حال آنکه بازگشته است مردی بشیر ناقه خود پس

و